



۱۸۴۱۵۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين
 ولقنة الله على علماءهم اجمعين ابد لا بد من **وبعد**
 میگوید احقر بدین مایه نرسیده که خداوندی که علی
 محمد علی الحسینی البک که چون از تقدیرات از پیش حضرت
 واجب الوجود جل شانہ بعد از تجاوزت عتبات عالیه
 مدتی ساکن در اوله کرماتشان شدم و از احوال

اشخاص نجایگاه شدم دیدم برخی از اهل صحراها از شدت
 جهل و استیلا شیطان و نفس و غلبه هوی و محصل
 دنیا و نبودن راهها شادبسته راه باطلی را پیش گرفته و
 بقواعد مذهب هیچ اعتنا ندارند بلکه بدین میگویند و گاه
 اظهار میدارند طریقه نصیری را و بعضی طوار و افعالا
 بر طبق عادات انهامی کنند اگر چه هیچ وجه سر و پای طلب را
 نفهمیدند و خبری از اصل عادات کدشتگان از خود
 و بدان ندارند لکن به لفظ کلمات بعضی از جهال و
 دین سفید او خوب نمایان بد باطن و سخنان پدران و
 ائمه و همگنان اهل زمان و دنیا داران بنحو قدم ثابت
 در این راه گذارند و از حق دانسته و با امید آرزوها
 باطله غافل از حقیقت مرشدان میگردم که اگر حقیقت

اگر ایشان روشن شود هر این دست بر میدارند چرا که
 در ظاهر همه میگویند که ما جان شاعر علی و آل علی هستیم
 و مشتاقان شویم و مژگانها هستند بلکه از هر جهت
 بد رجا غلو گذاشته که مبادا مضرب باشند و چنان
 میپندارند که رعایت ایشان باینگونه اعتقاد است
 متمسک باین عادات است پس بموجب تکلیف جنمی در
 باب ارشاد جاهل و اعلام غافل دامن همت بر کرده
 صلح نوشتن رساله بر امدم که در این باب بحث باشد
 و برهان شرعی نباشد بر کافران ایشان و دران بیان میکنم
 حقیقت این امر تا ناهمگراهی بر گمراهی خود آگاه شود
 راه راست و جاده شرع و طریقه علی و آل علی ابدانند
 و قدم بندگی و طاعت دران نهند و در بقیه عمر ندارد

اوقات گذشته کند و خود را از این بیماری و درستی

ارجمند کند و اسم رساله **هَذَا النَصِيرُ** است

امید که عرض تقریب بخدا و خدمت بدین و رعایت حقوق
 خلق باشد و عرض بهل ابد و مائت رستگاری حقیر
 ایشان شود در دنیا و آخرت و چنانچه حقیر در این باب
 اهتمام کردم استدعا از برادران دینی جاهل بصیر دارم
 که بقدر مقدور در مجالس جاهانی که کوشش دینی
 بخوانند و بیفهمند و کسان نورزند که اگر تکلیف دهند
 شود هر ابله است در خبر است که پیغمبر فرمود با علی
 اگر تکلیف را بر او راست بیاوری بهتر است از آنچه افتاد
 میباشد و پیش طریقی در کتاب احتجاج از امام حسن
 عسکری رواست که است که فرمود مردی شخصی آورد

بخداست امام زین العابدین و اداء میکرد که این شخص
 پدر مرا کشته و این شخص هم اقرار کرد و فضاصل را و قضا
 شد پس این شخص خواهرش عفو کرد تا خداوند ثواب عظیم
 بآورد همد و انچه قبول نمی کرد پس حضرت سجاد بان را
 فرمودند که اگر بآورداری از برای این شخص نیز جو فیضی
 حتی پس را و این بخش عرض کرد باین رسول الله از برای
 بر من حق است ولیکن اینقدر نیست که از خون پدر
 بگذرم فرمود پس میخواهی چه کنی عرض کرد میخواهم او را
 بکشم پس اگر میخواهد بسبب حق خود که مصالحه کنم با
 او بدید از فضاصل میگذرم حضرت فرمودند چه حق بر
 تو دارد عرض کرد باین رسول الله مرا تلقین کرده است
 بتو خدا و بتو رسول خدا و امامت علی و ائمه

پس حضرت فرمودند که پس این بقدر خون پدر من
 بخداست که میشود بقدر تمام خون اهل زمین از این
 و از این سوای اینباء و ائمه اگر کشته شوند که چنان
 بقدر خون اینها می شود و اخبار در این باب بسیار است
 پس اگر کسی طالب ثواب باشد بهتر از این کاری نیست
 اگر چه بجهت و فروتنی و بذل مال و وقت و نحو اینها
 باشد و توجبه هر در هر حال بسوی خداوند است
 توفیق از فضل و کرم اوست و هو الوافی الیه
 التوفیق و تمام امضا هر چند شود مگر بپاس و مطلب

مطلب اول در بنیاسبت منشأ این مذهبت

که اعجاز مینا اهدبت و از هر جهت از راه عقل و راست
 و هیچ عاقل خالی از تعصب فدام دران ندارد بدانکه

اصلا به طلب از ضعف قلوب و جهل بمقاصد و ندان
شک و مقام بندگان شده شخص نقشه نقل کرد که یکی از
اکابر این طایفه را جمعی رفتند باصفه او در مقبره معروف
بخانه خود را بنزدیکی ملاقات کردند بعد از معرفت
و حسب چون بزرگوار او را شناخت گفت فلانی علی را
خوب شناخته لکن خدا را شناخته و من میگویم علی را
هم شناخته اند چرا که این دو معرفت از هم جدا نمی شوند
و مثل آن هستند و محض بلند مقام بند را از او نبیند
پروین نمی برد با اینکه او را همه انبیاء و اوصیاء برینند
معلوم او خود آنحضرت فرمود انا عبد من عبد محمد
یعنی من غلام و نوکر هستم از نوکرهای حضرت رسول و آنجمله
معاملات خداوند پس شایسته بندگان این معامله است چرا که

باید بحسب حکمت جاری کند از دست و پای خود چپرها
که موجب تصدیق مردم در حق ایشان شود و چاره این
نبیست چون در نماز صغیفه قلب کاهی حاصل می کنند
شیطان بر ایشان مستولی میشود و این اشخاص را در نظر
ایشان بزرگتر از انچه باید بینداید بلکه بسبب صوح
و کفایت عقل و ادب مقام خداوند امتحان را زیاده می کند
و اسباب شبهه بیشتر فراهم میآورد موسی در باب
کوساله ساری عرض میکند باو خدا یا اینک سائر
کوساله ساخت پس او را از او چه بود خطاب رسید
ای موسی آن او از من بود تقصیر از آن ممکن بلکه در
تقصیر نقل کرده است که چون ابلیس طرح کوساله را
بسامی گفت بیا و آنرا کی را که نزد تو است چنان او را

کوفت و ریخت در میان کوساله پس کوساله بگریخت آمد
او از کرد و کرد و موازن آورد و بد که هفتاد هزار کس
از بی اسرائیل از اسجد کردند بلکه در کتاب مذکور است
که بنی اسرائیل بسیاری کشند چگونه کوساله خدا مانا
شود گفت کوساله از خدای شما میگوید چنانچه درخت
باشما گفت پس در کوساله است مثل اینکه در درخت
و در گشای لغز است که دجال حضرت خضر امیکند و
زنده می شود در ظاهر بدست او از اینکه نوزد با متحاب
دست است و در پیش جواهرها بقدر امکان بحکمت دفع
شده و وسوسه ها است و جهات نظر نفس شده چنانچه
شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع و شیخ طبرسی در
کتاب احتجاج و اینکه در انداز محمد ابرهیم استحقاق الطائفة

که گفت بود نزد شیخ ابی القاسم حسین بن روح قدس الله
رحمه باجماعتی که در ایشان بود علی بن عیسی قضا در پیش
سوی او مردی و باو گفت میخواهم از چیزی پرسم فرمود
پرس از آنچه میخواهی پس آن مرد گفت خبر ده مرا از حسین
علی ایا او ولی خداست فرمود اری گفت خبر ده مرا از
کشته او که دشمن خداست فرمود اری پس آن مرد گفت ایا
میشود اینکه مسلط کند خداوند دشمن خود را بر ولی خود
پس شیخ باو فرمود بنفهم آنچه میگویم بدان اینکه خداوند
ممکن بود با مردم بر پیدائی و در ویرانی شود با ایشان سخن
گفتن و لکن میفرستد بسوای ایشان پیغمبری از جنس ایشان
و جور شخص ایشان که بشیر است مثل ایشان پس اگر میفرستد
سوی ایشان پیغمبری از غیر ایشان هر انچه از او دور میگردند

و قبول نمی کردند پس چون پیغمبران آمدند بسوی ایشان
 و بودند از جنس ایشان میخوردند و راه میرفتند باز آمد
 گفتند با ایشان که شما مثل ما هستید پس از شما قبول نمی
 کنیم تا اینکه بسپارید ما را چیزی از معجزات پس بدانند که
 شما مخصوصید پیغمبری نه ماها گیب قدرت بر این معجزات
 پس خداوند جل شانزه را در از برای ایشان این معجزه انبیکه
 خلق از آنها عاجزند پس بعضی از ایشان طوفان کردند بعد
 ترسانند پس غرق کردند جمیع آنها را که طغیان کردند و بعضی
 انداختند شد و اقیانوس را و سرد و سلاطین شد بعضی
 بیرون آورد از سنگ سخت ماده شتری از ایشان و
 شیر جاری کرد و بعضی را بر پا از برای و شکافتند شد
 ایشان را و از سنگ جاری شد و عصاره اش را که در آنها

شد و خورد جادوی جادوگران و بعضی شفا داد کور
 پس از زند کرد مردم کار را باذن خدا و خبر داد با جمیع مردم
 خوردند و در خانه های خود انداختند و بعضی را بجهت
 شکافتند شد چارپایان با او سخن گفتند مثل شتر و گاو
 و گاوینها پس چون آوردند این معجزات او مردم عاجز شدند
 از آوردن این معجزات تقاضا می شد از لطف خدا و حکمت او
 انبیکه قرار داد پیغمبران خوردن بکوفت غالب بکوفت قلیل
 و بکوفت قاهر و بکوفت مقهور و اگر قرار داده بودند ایشان
 در جمیع احوال و اوقات غالب و قاهر و مبتلا نکرد بود
 ایشان را و امتحان نفرموده بود هر این را میکردند مردم
 ایشان را خدا با خود سوای خدا لکن خداوند عز و جل
 قرار داده احوال ایشان را مثل احوال غیر ایشان نادر خدا

محنت و بلاء صبر کنند و در حال عافیت و غلبه بر دشمن
شکر کنند و در همه احوال فخر تن باشند و حال ستر
نداشته باشند و نباید اندر مردم آنکه از برای ایشان
برتر از ایشان است خدا آنکه دوست و یار ایشان و کار
سازگار ایشان پس بندگی میکنند او را و پیروی میکنند
پیغمبران او را و با او باشند حجت خدا ثابت بر آنها که در حق
ایشان از حد بندگی میکنند و بخدائی آنها اعتقاد
کنند و مخالفت و معصیت و انکار میکنند آنچه پیغمبر
آورده اند را وی میگویند که روز بعد رفتم و از شیخ
پرسیدم که این سخن و این بیان از خود تو است خرم
که از حجت خدا یعنی امام عصر ع شنیده ام و باز شیخ
صدوقی در کتاب مذکور و آنکه کرده است از امام ع

در بیان قصه مردن سلیمان ع که فرمود چون سلیمان
برایم قصر بیاورد و بر عصا خود تکبیر کرد و با خوشحالی
خرقی نظر بر ملکهای خود میکرد که نگاهش بر جوان خوش
رو و خوش لباسی افتاد که از بعضی گوشهای قصر آمد
پس از آنکه سلیمان ع او را دید گفت کی ترا در این قصر آورد
و حال آنکه من خیال خلوت داشتم و باذن کی داخل شد
جوان گفت که داخل کردم مرا خدای قصر و باذن او داخل
پس سلیمان گفت خدای قصر الحق است بقصر از من چیست
تو گفت ملک موث هستم گفت از برای چه آمده گفت
امده ام و قبض روح تو کنم گفت مشغول شوی با آنچه مامور
پس همین بگو و روزی و روزی من است و نخواسته است
خداوند آنکه بوده باشد از برای من سروری پیش

از ملاقات کردن او پس حضرت ملک الموت و بعضی روح
او کرد و او بر عصا تکبیر داشت و باقی ماندند بر عصا
مدتی که خدا خواسته بود و مردم نگاه میکردند و او را
زنه میدیداشتند و مقنون او شدند و جلد کفشد
که سلمان در این روزهای پاد باقی ماند است بر عصا
و خسته نشده و بخواب نرفته و نخورده و بنیاشامید پس
او خدای ما است و بر ما واجب است اینکه او را پنداریم
و جمعی دیگر سحرش داشتند و جمعی دیگر از مؤمنین
او را بنده حقیقی خدا داشتند و گفتند که خداوند هر
نحو که میخواهد عمل نماید بر ما نمیداند و میکند چون چنین شد
چنانکه در عصا پیش را خورد و افتاد و در چندین
است که پیغمبر با مبر المؤمنین فرمود اگر نمیرسد

اینکه کفشد شود در باره تو آنچه کفشد مضاری در باره عیب
هر آنچه میگفتم از تو در حق تو گفتاری که نکند ری با سحر
از مسلمین مگر اینکه بکینند خاک زیر پهلین تو و زیاده
اب وضوی تو و طلب شفا کنند با و لکن همین است
ترا که تو از من و من از تو ام و تو وارث منی و من وارث
تو ام و در هیچ البلاغه است که حضرت امیر فرمود در
بعض خطبهای خود بخدا سو کند که اگر بخوام اینکه
خبر بدهم هر مردی از شما هاردا بجای آمدن و جاد فتن
و همدشان او میتوانم لکن میترسم اینکه مردم کافر شوند
در من نسبت بد پیغمبر و میگویم با اهل امانت از خواص
اصحاب خود و بیش از این که در کتاب کثر الفوائد نقل
کرد که داخل شد سلمان فارسی بر امیر المؤمنین و سخن

با هم گفتند تا اینکه سلمان گفت بخدا سوگند که اگر این
 بود که مردم میگویند خدا رحمت کند کشتن سلمان را
 هرگز نمیگویم و درباره تو گفتار یک نفر است ما مردم را خوش
 از جهت اینکه تویی انجی خدا که ما و قبول کرد تو بدادم را و
 نجات داد و پس از آن چاه و تویی قصه ایوب و سبب
 بقدر ریخت خدا بر او و در کتاب جمیع است که مرگ محمد
 سید الشهداء آمد و عرض کرد که خبره مرا از فضل
 خداوند بشمار داده انحضرت فرمودند که طاف بر زمین
 از اندازی عرض کرد که طاف دارم پس انحضرت حدیث
 کرد و هنوز از حدیث خود فارغ نشده بود که موی سر
 در پیشانم رسید شد حدیث را فراموش کرد پس
 حضرت فرمودند که رحمت خدا شامل حال او شد فرمود

کرد و در خبر دیگر است که چون حدیث کرد عقیل را سر
 انتر برفت و سخن نمیکفت و معلوم است که نام فضایل در
 مناقب خود را پنهان کردند و در اخبار متواتره است که
 هنوز دو کلمه از هزار کلمه که پیغمبر با امیر المؤمنین ^{خدا} فرمود
 که از هر یک هزار کلمه فایده می شود ظاهر نشده و در
 چندین خبر است که علم ایشان نزد فضایل ایشان چیزی
 نیست و از اینها است که طرازی میگویند در پس
 نهابودی و قومی بضلالت حرمشان تو شناخته
 گشتند عکس پس چگونند اندام که از این طلعت و پناه
 پرده برداری و انگونه که هستی نهائی پس انچه در
 حکمت ممکن بوده که پنهان دارند پنهان شده و گفته
 باغل کفایت در اقامت محبت شده و لکن انچه رضعان ممکن

بنوده بجهت معارضه مصاحح دیگر رسپاوست عهد
 انها بقای شیطان و تسلط اوست و چنان اینه مطلب
 نظرها سهل و از گردارها اینه ملعون نزد یکست که از هر
 چیز روشن تر و بوقوع نزد یکتر است جانشکه با خدا
 می کند فوغرتك لا عوفتم اجمعین و خدا میفرماید و
 لقد صدق علیهم ابلیس طنه و در خیال اغوی پیغمبر
 از آدم با خاتم می شود چگونه چنین کاری را و ساخته
 شود با اینکه نوز اسباب شایسته که در طبایع مردم
 دنیا و اهل دنیا است بیین که ملعونی با بیستی هر کرد
 مجلسی در کتاب سما و عالم مجاز از کتاب مجاز صدق
 و از ابن عباس و اینکه کرده است که گفت چون گذشت
 از عمر عیسی می سال خداوند را و بدیعی فرستاد

بسوی بنی اسرائیل پس در عقبه بیت المقدس ابلیس با و
 برخورد و گفت ای عیسی توئی انجنا کسی که رسپداست
 از نریکی خدائی توانیکه هست شدی از غیر بد عیسی
 فرمود بلکه بزرگی مرگی است که مرا هست کرده و همچنین
 آدم و حوا را هست کرده ابلیس گفت ای عیسی پس تو
 انجنا کسی که رسپداست از نریکی خدائی توانیکه ^{طفله}
 بودی در کوهواره و سخن گفتی عیسی فرمود بلکه بزرگی
 مرا کسی است که مرا بجن آورده است در کوچکی را اگر
 میخواست مرا نکند کرده بود ابلیس گفت پس توئی انجنا
 کسی که رسپداست از نریکی خدائی توانیکه از کل پناه
 مثل شکل مرغی پس میدی مرا و پس مرغ پرنده پستو
 عیسی فرمود بلکه بزرگی مرا کسی است که افرید است

وافرید است آنچه مستخرج کرده است از برای من ابلیس گفت
 پس توفی آنچنان کسی که رسیده است از برای خدا تو
 آنکه شفا میدهمی ناخوشها را عیسی فرمود بلکه بزرگ
 مرا کسی است که باذن او شفا میدهم ایستاد و اگر میخوا^{ند}
 مرا هم ناخوش میکند ابلیس گفت پس توفی آنچنان کسی که
 رسیده است از برای خدا تو آنکه زنده میکنی مرگنا
 عیسی فرمود بلکه بزرگ مرا کسی است که باذن او آنها را
 زنده میکنم و ناجای مهربانچه را که زنده نمیکند و خود
 هم خواهم در ابلیس گفت ای عیسی توفی آنچنان کسی که
 رسیده است از برای خدا تو آنکه از دریا میکند
 پس قدمها تو برهنه شود و دراب فرو نمی رود عیسی
 بلکه بزرگ مرا کسی است که ابراستخرج کرده است از برای من

و اگر صخرات مرا غرق میکرد ابلیس گفت ای عیسی تو
 آنچنان کسی که رسیده است از برای خدا تو آنکه شوی
 روزی که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست در فرمان تو
 باشد و تو بر آنها برتری باشی و ندیده ام اینها کنی و قسمت کنی
 روزی که این عیسی را بنطلب از برای شهادت از آسمان
 پس گفت سبحان الله ملائمت و امر و اضرة و مداد کلام
 و زین عرشه و رضا نفس و در بسیاری از اخبار است
 که شیطا بن با رؤسای ضعیفتر راه داشته اند شیخ
 صدوق و در کتاب خصال با سناد خود از حضرت رضا
 روایت کرده که فرمود در قول خدا عز وجل هل انبئکم علی
 من تنزل الشیاطین تنزل علی کل اقله اثم یعنی شیطا بن از
 می شنوند هر مرد و عکوی خطا کاری فرمود اینها هفت نفرند

المغيرة وبيان وصايد وحمزة بن عماره البريد والحارث
 الشامي و عبد الله بن الحارث و ابو الخطاب و جميع نها
 رؤساي نصيريه هستند و مجلسي در بخارا نشيخ
 و نقل کرده که زاده گفت حضرت صادق بن فرمويخته
 بمن از حمزه اياکان ميکنند اينکه پد من نزد او مي ايستد
 کردم اري فرمود که دروغ گفته است بخدا قسم نمي ايستد
 مگر متکون بد رستي که ابلبس گشته است شيطاني را
 که گفته ميشود با و متکون مي ايستد مردم را بهر صورت که بخو
 اکر بخواند در صورت بزرگ و اگر بخواند در صوت
 کوچک و نه بخدا قسم که قدرتي ندارد اينکه بيايد در
 صورت پد من و نه مجلسي و در بخارا از کشي نقل کرده است
 که حضرت صادق فرمود و الله ابلبس خود را يابي الخطاب

برضا و مدني با مسجد پس کويامن نگاه ميکنم نگاه
 و او ميگويد يابي الخطاب که اينست که کن الان ظرفي
 بردشمن مجلسي و مبغرايد که مراد حضرت انوقي است
 که لشکر خلفه امزند که او را و متابعايش را بکشند و
 خواست که توبه نکنند و نه در بخارا از کشي نقل کرده است
 ابي بي منصو که گفته بود در قم نزد خدا و خدا دست بر
 من ماليد حضرت صادق فرمودند خبر داد مرا اينست از جد
 اينکه مغيرة فرمود بدني که ابلبس تخني گذاشته است نما
 اسما و زمين گرفته است کارگران بعد ملکه پس هر
 بخواند کسي او بخواند هد و پيروي و کند خود را با او
 نماند و بده ميشود نزد او و بد رستي که ايا منصو فرستاد
 ابلبس است پس سه مرتبه فرستاد من الله ابا منصو و نه در بخارا

از کشتی نقل کرد است از امام باقر که در حق عبد الله بن
 سنان فرمود که شیطان می آید بسوی او و او را طلب در خواب او
 می آورد و نیز در بجا از کشتی نقل کرد است از حضرت
 صادق که فرمود بد رستی که بیان و ستری و پیر لغتم
 الله شیطان خود را با آنها نمود در بنکو و صورت از آدمی از
 سر تا بناف و نیز در بجا از کشتی نقل کرد است که حضرت
 صادق درباره ابی الخطاب فرمود که شنیدم از پدرم که
 میگفت شیطان است که گفت و بشو با و منده به ابد در
 صورت مکر آنکه نمی آید در صورت پیغمبری و نه وصی پیغمبر
 و کان نمی کنم مگر آنکه خود را نمونه است یا بنمیزد پیش رسید
 از او و در حدیث ابی جعفر است که در کافی و غیر آن روایت
 شد فرمود زبانت میکند کسی که می رود و ندیده شفا

مردم بسوی کمره آن از لشکرهای شیاطین و ادراج آنها
 بیشتر از آن ملتکه که بزیارت خلیفه خدا میروند و او می
 کرد که چگونه شیاطین بیشتر از ملتکه میباشند حضرت
 فرمودند که نیست روزی و شبی مگر آنکه جمیع جن شیاطین
 دیدن میکنند شما را و از آنکه خود آنها سابقه دارند
 بر شیطان چنانچه در بجا از کشتی نقل کرده است که چون ذکر
 غلظه شد حضرت صادق فرمود در میان آنها کسی است که
 دروغ میگوید یا بگوید که شیطان محتاج بدروغ او است
 و حضرت صادق درباره بشارت شعری فرمود که خود
 شیطان پسر شیطان است که از دریا بیرون آمده پس اغوا
 کرده است شما را و در باب مغیره بن سعید فرمود خدا
 او را لعنت کند و لعنت کند زن یهودی را که میروند پیش

او را از اوجاد و شعبه و دروغ سازی با و میگوید و
 شکی نیست که اینها زیاده از عمل شیطانت و عده خرابان
 کوندا شخاص اینست که بحسب هوا و شیطان و دنیا و عمارت
 و پیراهنهای و تقصیر و وضو از جهات دیگر کمتری
 مطلب میروند و در صدد حقیقت امر نمی آیند بلکه
 در نظر ایشان چنانست نماید که غیر از راه ایشان راهی
 چنانچه داب هرباطی چنین است بحسب تقویت شیطان
 و خداوند در قرآن در چندین موضع از ایشان خبر میدهد
 که گفتند اِنَّا وَجَدْنَا ابْنَ اٰدَمَ عَلٰی اَمْرٍ وَاِنَّا عَلٰی اَنْۢبَارِهِمْ
 مُّقْتَدِرُونَ یعنی بد رستی که یافتیم ما پدران خود را
 بر این راه و ما هم بر طریقه ایشان بخود و بی دلیل و برهان
 میرویم و معلوم است که هرباطی از اول گمراشته میگردد

نگردن دست بدست زیاد میشود پس ابرار و چار در ساکها
 دراز بخود و بی نام دل در چاه ضلالت و گمراهی مانده و هیچ
 دلیلی و حجتی از کتاب خدا و سنت حضرت رسول و اهل بیت
 آن بزرگوارنداری و گوش هوش هیچ دلیلی و خبر خواهی
 نمی دهی و آنچه از پیشوایان دین رسیده نمی دانی و بسیار
 عجیب است که با اینکه ظاهر اطفال و جوان شادی با
 خانواده پیغمبر از شنیدن چند کلمه از فم ایشان ایشان
 مضائقه میکنند با اینکه امام رضاء میفرماید که اگر دانش
 باشند مردم خوشبهای کلام ما را هرگز نپرویی کنند
 ما را پس سزاوار است که از جهت زادی بر فطرت و قبول
 دین حق و ملا حظت و گفتن کلماتی آدم و ملا حظت
 شرافت این امت ساعتی از طاعتی کردن وادی ضلالت

استی و کوشی و از اداری که حققت این امر چیست و اینکه
شاید پیشتر پرویت پاشا پیشتر از این است و از وفایع
پسندیده و دلیل صدق این کتاب اینکه در همین نوشتن
جوانی از نصیرت با جمعی آمد که شمع شود گفت من جاهل
و غیورم که این طایفه بر حقند پاشعه در ای قیامت
اگر مرا مواخذ کردند من هم تو را میگویم در جوابش گفتیم
که من خود را دوست تو دارم با تو گفت خود را گفتیم اگر
مذهب شمع بد بود چرا بعد از این عمر و ملا حظت همه
دینها و خواندن این کتابها از برای خود می پسندیده
و اگر حجت تمام نبود چرا تمام مردم را دعوت میکردم و مردم
چرا کینه من کوش میدادند با اینکه همان ضمانت و
تعهد که پیغمبر و امیر المؤمنین و سایر ائمه و کافه علماء

و صلحاء کرده اند کفایت ضمانت من میکند حاصل مطلب
اینکه فاضل و ندر کار بسیار خوبی است محمد بن ابی بکر
چون ناممل کرد طریقه بد و خود را از آن کرد و بد گفت و
معویته بن برید چون ملا حظت کرد طریقه منی امتیاز از آن
کرد و از آن حضرت سجاده کرد و خود را از خلافت خلع کرد
و عمر عبد الله بن چون خلافت خود را با اهل بیت دید
بسیاری از اعمال انصار از آن کرد و جزو اهلای نفره از
خمس ال پیغمبر و محمد بن فرستاد و فدک را رد کرد و مناسبت
مقام حدیثی است که بشیخ کلینی در کتاب کافی از ابی
الحسن موسی بن جعفر روایت کرده است که آنحضرت فرمود
خانه را و امر فرمود مولاى خود را که برود و در منزل و
فرمود که منزل تو نشانیست عرض کرد که اینخانه نشانیست

از پدرم مانده حضرت فرمود اگر پدر تو احمق باشد من را
است که تو هم مثل او باشی و انسانیکه بتواند بنظر عقل و
فکر وضع شبهات و بدیهات مخصوص اعتقادات از خود بکند
و نکند بر خود ستم کرده و از هر شمنی بدتر کرده صاحب
کشف الغم که از احاطه و زده و اکابر عقلاء و امام اهل
بصیرت متبصر باشد که چون این طایفه امور غریبه از
ائمّه مشاهده کردند و عیاناً بدو نشان دادند باز هم
ناقص و نظرهای کوتاه و سستی تمیز اعتقاد کردند این
اعتقاد فاسد بد را چنانچه از برای مضاری شد نسبت
بحضرت مسیح زیرا که چون نظر کردند بسوی مسیح و آنچه
از او بر او میگرد از زنده کردن مردها و شفادادن کور
و بین و سایر کردن جمیع بیماری از خوردن کمی خنجر آنها

از معجزات او را پروردگار خواندند و خدای خود کردند
تعالى الله عن ذلك پس نگاه کردند بسوی اینکه نکرانها
و ملتفت نشدند بسوی حاجت و ضعف و سایر نقصانها
بنده کی بجهت ضعف تمیز ایشان چرا که اگر فکر میکردند
اینکه عیسی نباشد شده است از زنی و کوچک بوده و
بنده هیچ درجهات خلقت را طی کرده نایزک شده و اینکه
منجور و می شامد و بول و غایط میکند و میخورد
و بیدار میشود و صبح میشود و پیاد میشود و میسر
می پرانند و بیکان ایشان بدار کشیده شده و نماز میکرد
و روزه میکرد و بسیار عبادت و بندگی میکرد و
در نهایت خضوع و خشوع بود است نسبت بخداوند جل
هائین متبصرند که آنها هم صفات دارد با صفا ملکی

پس چگونه است مقام صفات خداوند جل شانزه که بزرگوار
 عالمی است که نه بخور و نه می شامد و نه بخوابد و نه
 چیزی را از او بیرون می آید و آنکه پرستند خدا چگونه
 پرستند و بشو و بجهت همین است که خداوند بفرمود
 عیسی علیه السلام انا کبر مثلکم یعنی بگو اینست خدایان
 نیست که من بشری هستم مثل شماها اما معجزات و کرامات
 آن بزرگوار مردم را ندارد بر آنچه رضای در حق علیست
 کردند و از اینست که شیخ را و ندره در کتاب نوادر از سید
 روا کرده است که آنحضرت فرمود که از غوغای فوق
 فان الله اتخذني عبدا و قبل ان يتخذني نبياً يعني بالانبياء
 مرا از مرتبه خود پس تحقیق که خداوند مرا گرفت سیده خود
 پیش از آنکه مرا بفرستد که در کتاب احتجاج و تفسیر حسن

عسکری و در جمله دیگران که آنحضرت رضای و شادمان
 که چون آنحضرت بیان فرمود اوصاف خدا را مردمی عرض
 کردند و ما درم فدای تو باد این رسول الله تحقیق
 که با من است کسی که و لا ین شها اهل بیت را دارد و
 کان میکند که این صفات هر صفت علی و آنکه
 اوست خداوند پروردگار عالمیان را وی میگوید
 همین که حضرت رضا این استند رکهای کردنش
 بحرکت آمد و عرق میریخت و فرمود سبحان الله سبحان
 الله مکرر بود علی خوردند در میان خوردند کان
 اشامند و میاشامند کان و زن کبرند و در میان
 زن کبرند کان و خدا کنند در میان خدا کنند کان
 بود با همه اینها نماز کنند و وضوء کنند و ذلیلند

خدا و پیاورنده بسوی او ای کسی که اینها صفا او میباشد
 خدا پس اگر چنین کسی خدا باشد معنی باشد از شماها
 احد مگر اینکه او هم خداست بجهت اینکه شریک با
 علی در این صفا که دلالت دارند بر وحدت و متابعت
 صاحب خود پس امر در عرض کرد با این رسول الله آنها که
 میکنند اینکه علی چون ظاهر شد از او معجزات در
 شد بر اینکه او خداست و اینکه ظاهر شد بصفات
 خلق بجهت امتحان خلق بود تا باینکه نصفا او را در ^{خدا} نصفا
 بشناسند حضرت فرمودند چرا بعضی بگویند که چون
 ظاهر شد از او فقر و حاجت دلالت کرد بر اینکه کسی که
 اینها صفا و است و شریک و بند در اینها جمیع صفا
 و محتاج به معجزات از خود او نیست و اینکه از خداوند است

که جمیع شباهتی مجنون ندارد پس آنحضرت فرمودند که
 این که اهلان کاذب میامند مگر از راه نادانی بقدرت ^{قدرت}
 نفسها خود پس سخت بخود عجب کردند و زیاده برزد
 شمرند اینها را و از فقیرها گوناگون خود خود سرافراز
 کوچک شمرند قدر خدا را و اندک شمرند نام او را و
 بی اعتنائی کردند بر یکی شان و چرا که میدانند اینکه
 او قادر بنفسه است غنی بالذات است و نیست ^{قدرت} او
 عاری از بکری و نه غنای او بهر غیری و کسی است که
 اگر بخوهد هر کس را فقیر میکند و هر کس را غنی میکند
 و هر کس را عاجز میکند بعد از قدرت و فقیر میکند
 بعد از غنا پس نگاه کردند بسوی بند که خداوند او را
 محض کرد اینده است بقدرت خود تا فضل او را ظاهر کند

نزد خود و گرامی کند در حق و حاجت او تمام شود و خلوت
 نماند که این را داده است توانی باشد بر طاعت او
 باعث باشد بر پیروی کردن امر او و امتثال آنچه بگوید
 از غلط در احتیاجت و پیش او میباشند این مردم
 جویندگان پادشاهی از پادشاهان پادشاهان
 او را آرزو کنند بخشش و زرا و امیدوار باشند که
 ستاد و جای گیرند و بر نعمتهای او خوشوقت شوند و بگویند
 بسوی او از خود با بختش همان پاد او که باری کند آنها را
 بر نعمتهای او نگاه دارد آنها را از نزدیکی بکشد
 و کارهای سبک پس چون بن جویندگان پسند از له
 آن پادشاه او را بپایند و قوت آنها باوست و آنها را
 بکشد است بپایند و گمراه گفته شود که زود باشد

شما ظاهر شود بالشکر و خدم و حشم پس هرگاه او را دیدید
 آنچه شایسته تعظیم است و لایق مقام پادشاهی است
 حق او بکنید و البته مبادا دیگر بر او باسم او بخوانید تا اینکه
 دیگر این تعظیم او نقطه کند که اگر چنین کند که ناه
 در حق او کرده اند و مستحق عقوبت بزرگ او شد اینها
 بگویند که ما چنین خواهیم کرد تا انقدر که توانائی داریم
 پس در آن نکنند اینک ظاهر شود بعضی از غلامها آن
 پادشاه را بدستدار لشکر که پادشاه با او همراه کرد و بپای
 که با داده پس بکشد این جماعت که طالبان پادشاه
 هستند و بزرگ شایند آنچه بداند در این غلام از غلامها
 و اسبابها اینک پادشاه او داده و بزرگتر شایند انعام را
 از آنکه کسی بگوید او داده پس نزد او بپایند و آنچه شایسته

پادشاه است با او کند و انتکار کند که کسی بگوید
از او باشد با کسی مالک او باشد پس آن غلام و پسر
همراهان او و بانیها کند آنها را زجر و نهی از این مطلب
کند و بیزاری بچویند از عملهای آنها که شاید پادشاه
بود و در حق غلام او کرده اند و خیر دهند از آنکه پادشاه
دیگر است که این نعمتها و اسباب را باین غلام خود داده
است بعلی شاه اما موجب سخت و عذاب پادشاه میشود
همچون آنکه از او و هاشما و انجی دهد و آنها را نکند بکشد
و گفتار ایشان را رد کند و چنین بماند تا پادشاه بر آنها
غضب کند و هر چه بکشد و بعذاب سخت معذب کند
پس همچنین این نصیحت چون پادشاه را میگوید که ایند که
خداوند را اگر امری است نافضل او را ظاهر کند و

او را نام کند پس کوچک شد نزد آنها خالق آنها از آنکه
علی را چنین کرد و بزرگ شمرند و او را از آنکه خداوند
خدای او باشد پس او را نام بردند باین نام خود پس آنحضرت
انها را نهی کرد و تمام اهل بیت و شیعیان بزرگوار آنها
نهی کردند و گفتند هر چه بددستی که علی و اولاد او بکند
ببندد بدو خلق شده بدید شده اند و توانائی ندارند
مگر آنچه خداوند آنها را توانا کرده و مالک نیستند مگر
آنچه خدا ایشان را مالک کرده نه مالک میکنند و نه مالک
زندگی و نه زندگی کردن و نه گرفتن و نه رها کردن و نه ترک
کردن و نه مساکن شدن مگر آنچه که خدا ایشان داده و آنکه
خداوند ایشان و خالق ایشان بالاتر است از صفات خلق
و برتر است از صفاتهای این موجودات پس بددستی که

کسی که بخواهد از اینها آگاهی را بداند باید در کار خود از غیبت
 پس از شش زکات و کراه شده است از راه راست پس
 باز زدند و در سر کشتی ماندند پس باطل شد
 از زوایا آنها که از خدا داشتند و نا امید ماندند و با
 هستند و عذاب الیم تمام شد حدیث شریف و اگر عاقل
 ناقل کند مثالی از این بهر و بیانی از این واضح تر نمیشود
 و گویا همین است جز باری اندکی از این و زیاده و غیبت
 ایشان و زیاده و تمام معاشرت و اطهار جمیع منزل
 بشریت حتی در بصائر الدرجات باستان خود از این فعل
 بن عبد الله بن رواحه کرده که گفت فرمود حضرت صادق
 ای اسمعیل این را برای من در موقوفه بگذار پس بر خور
 و اب کذا شتم از این ای و پس داخل شد پس با خود گفتیم که

مرد حق و چنین و چنین می گویم و او داخل موقوفه
 میشود که فضای حاجت کند میگوید چندان نکند نشو
 بیرون آمد پس فرمود ای اسمعیل بنای عمارت را بساز
 بلند کن و زیاده از طاق بر او بار مکن که خراب نشود
 قرار بدهد ما را مخلوق و بگوید آنچه فضا بل ما
 که با اینها نمی رسند بلکه اینها که شهادت و موت و مصیبت
 اینها از جهت دفع اینگونه خیالات است اگر چه حکم و
 مصالح بسیار است الله العالم **مطلب دوم**
 در بیان بد و غلو و حقیقت این مذهب است نامعلوم
 شود که روشنی آن ناچر حد و بدی آن ناچر قدر است
 پس میگوئیم که چون انشاء الله بحول و قوت و توفیق
 کوشش دادن مطلب فهم آن بافته شد تا آنکه عذیب

غلو اعتقاد کردن بخدائی بنده کانت و آنچه ارجح بر
 عنوان میشود اگر چه بکجه از جهات خدائی با یکصفت
 از صفات پروردگار باشد و آنچه از علمای اعلام
 و فقهائش معتبر است و در کتب خود تصریح کرده اند
 ادله شرعی و قطعی از عقل و ارباب و احادیث بر
 کرده اینست که غلو در پیغمبر و ائمه میباشد با اعتقاد
 و گفتار بخدائی ایشان از هر جهت و هر صفت بخوبی
 با بودن ایشان شرکهای خدا در سر اواری پستتر
 و عبادت بندهکان با دافیندن خلق و روزی و
 غیر اینها از مخلوقات با در صفات ذاتی مخصوص خدا
 مثل قدرت علم و حکمت ذاتی بدن قدرت ادن علم امور
 و حکمت ادن خدا با اینکه خداوند را ایشان حلول کرده

با اینها یکی شده با اینکه ائمه پیغمبر اند با اینکه ارواح
 مقدسه ایشان بتناسخ در جسد یکدیگر رفته اند
 با اینکه صفات ایشان کفایت کند از جمیع طاعات با وجود
 معرفت ایشان بیکر هیچ تکلیفی نیست در فعل طاعات
 و ترک معاصی و سایر افعال و اعتقادات با اینکه عباد
 ایشان کفایت میکند از عبادت خلق و بخوبیها که هر
 از اینها الحاد و کفر و فتنه و بیرون رفتن از دین است
 و اطلاق غلو به بیک از اینها می شود و اقسام مذاهب
 نصیری در غالب اینها بیرون نیست اگر چه بعضی
 تلفظ دیگر و صورت دیگر بیرون دارند و در ضمن
 اینها انکار ضرورت دین کنند و این مذهب اگر چه
 بیکجه از این عنوانها باشد در بیشتر از زمانها بوده

چنانچه در باب و احادیث گذشته شنید و بر زبان
 امت در زمان پیغمبر شده چنانچه در کتاب بحار از شیخ
 نقل کرد که حضرت صادق فرمود شخصی آمد خدمت پیغمبر
 پس عرض کرد السلام علیک یا ربی آنحضرت فرمود چه شده
 ترا خدا از العنت کند پروردگار من و پروردگار تو خدا
 است و در جای دیگر میفرماید که جماعتی بیکان کردند که
 هر کس خود را نسبت به پیغمبر و علی میبدهد و روغ
 میگوید و آنها خدا هستند و اولادند و اینها
 خانواده اند که محمد و علی را ایشان حلول کرده اند
 و منسوب باینها شده اند از جهت ولادت و بعد از
 پیغمبر نسبت بحضرت میبرید باشد مخصوص در
 سفرها آنحضرت که ملا حظت مع ایشان و کرامات از او شد

و بخصوص در او فائز که تشریف فرمای عارفانند
 احباب بسیار است که پیغمبر احباب این فرموده چنانچه در
 کتاب مناقب از حضرت صادق از پدران خود از ا
 المؤمنین از پیغمبر نقل کرد که آنحضرت فرموده یا علی مثل
 تو در امت من مثل مسیح پیرم بر است که امت و در حق
 او سه فقره شدند فقره مؤمنان ایشان حواری بودند
 و فقره دشمنان ایشان یهود بودند و فقره در حق
 او غلو کردند پس بیرون رفتند از ایمان و بدستی که
 امت من هم زور باشد که در حق تو سه فقره شوند پس
 فقره شیعیان تو هستند و آنها مؤمن هستند و فقره
 دشمنان تو هستند و آنها اهل شکند فقره غلو کنند
 و تو و آنها اهل انکاه هستند تو با علی و محبت تو شیعیان

۴۸
بود رهت هشت هشتاد و شصت و اهل غلو در حق خود
اتفاق اند و در احباب مستفیضند که عبد الله بن سبا ادعا
نمیکند که او امیر المؤمنین خداست چنانچه
بیشتر از رؤسا اینها چنین ادعا کردند چنانچه
امیر المؤمنین و رابطین از او پرسید پس از او کرد و گفت
تو خدائی هستی و تو ای بر تو این نسبت است که ترا مسخره
کرده بر کرد از این ادعا از این گفتار مادرش بگریختند
و توبه کردند پس سر باز زد و توبه نکرد پس حضرت سر زد
او را حبس کرد و از او توبه طلب میکرد و توبه نکرد پس
حضرت او را با تشویر سوزانید و فرمود که شیطان بر او
غلبه کرده و شیخ کثیری نقل کرد که عبد الله بن سبا
یهودی بود و در حق یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام

۴۹
و مسلمان شد و پیروی علی کرد و در حق او هم غلو کرد و با
شیخ کثیری از عبد الله بن سیرک از پدرش نقل میکند
گفت حضرت امیر از یکی از زینهای خود بود که قبر آمد
عرض کرد که ده نفر در در ب خانه کان میکنند که تو پروردگار
ایشان هستی پس حضرت فرمود که ایشان را داخل کن پس
داخل شدند فرمود که چه میگویند عرض کردند که تو
پروردگار ما هستی توئی انجمن کسی که رؤسای
ما را پس حضرت ایشان فرمود ای پسر شما چنین نکنید چنان
نیست که من مخلوقی هستم مثل شما پس سر باز زدند از
فرمایش آن بزرگوار پس فرمود ای پسر شما پروردگار من
پروردگار شما خدا است و ای پسر شما توبه کنید و بر
کردید از این عمل عرض کردند که بر عبادیم از گفتار خود توبه

پرو و کار ما و روز مبدی ما را و توفی که ما را خلق
کرده پس آنحضرت در شری قبری فعلی از برای ما و قبر
پس از رفت و ده نفر نزد و زیاده و زیاده و زیاده
امروزه که زمین از برای آنها کوه کنند و همه را آنها بزنند
و آتش زنند چون کوه ها مثل آتش شدند فرمود بآنها
که توبه کنید عرض کردند که بخوابیم کرد پس آنها را آتش
دین کردند و سوختند بلکه در جهنم از و امان از منافی
کشتی و دیگر آنست که هفتاد نفر از طایفه موطا آمدند
ان بزرگوار بعد از جنگ آنحضرت با اهل بصره و او را خدا
خواندند و از برای او سجده کردند پس آنحضرت فرمود ای
برهنگاه چنین نکنید جز این نیست که من بخوابم مثل شما
پس سر کشیدند از برای آنحضرت و بر کفزار و کردار خود بودند

آنحضرت فرمودند هر کس که بزرگوار بود از آنچه گفتند بگویند
بازده من و توبه نکنند شمار می کشم باز و بزرگوارند پس آن
بزرگوار کوهی چند کنند و آتش در آنها افروزند و آتش
بکلی از آنها و آتش بر می آید و در آتش می انداخت پس آن
حضرت این شعر را خواندند: اِنِّیْ اِذَا اَنْصَرْتُ اَمْرًا مُنْكَرًا
اَوْ قَدْ نَارًا اَوْ دَعَوْتُ قَبْرًا ثُمَّ حَفَرْتُ حَقْرًا حَفْرًا
وَقَبْرٌ عَظِيمٌ حَقْلًا مُنْكَرًا مَصْنُونِ اِنْ دُو شَعْرًا بِنَکْرًا
که من هرگاه به دیدم امر منکر را مثل کفزار و کردار آنها
آتش روشن میکنم و میخواهم قبر را پس میکنم کوهها را
و قبر می اندازد آنها را انداختن سختی و در بعضی و آبا
آنکه می اندازد کوهها و سوراخ کرده بهم وصل کرد و آتش
در یکی از وحشت که کسی را ن بود و در در آنها رفت

و از غلبه دود بندد و بچ مردند و این نهایت احتیاط آن
 که شاید در نفس آخر توبه کند و عجب نیست اینگونه احوال
 ایشان با انواع زجران بزرگوار و فریب نهنی چرا که در عهد
 حضرت رضاء و فتمید که مردی عرض کرد اینها میکنند
 که اظهار صفت مخلوق از جهة انحاء است پس جمیع متکون
 فرما ایشان را حبل بر احتیاط و امتحانی می کردند و میگفتند که
 خدا مختصر از ما بشما است تا ایمان ما محکم شود و نمود
 بالله و از اینجا است که حضرت صادق علیه السلام در حدیث عبد
 الرحمن بن کثیر که در بحار از کثیری نقل کرده فرمودند
 والله اگر اینها مبتلا شده بودند بما و بجهة امتحان امر
 میکردیم ایشان را با این اعتقادات هر آنچه واجب بود باینکه
 قبول نکند پس چگونه است که می بینید مراد از مراد حق

و شکوه ایشان بخدا میکنند و بیزاری میجویم بخدا از ایشان
 و بعد از آن بزرگوار در زمان بیشتر از آنکه بوده اند
 مجلسی در کتاب بحار از صاحب کتاب بیان الاعتدال
 که از علمای مخالفین است نقل کرده است از این منبر که
 بیان زینب و را خالد بن عبدالله قتری کشت و او را
 با شش سوزانید و از بنیان بن سه شعله های از بنی هاشم
 که بعد از چند سال از هجرت در عراق پیدا شد و قاتل
 شد بخدای علی و اینکه جزو خدائی بگوشه شده است با
 بشریت علی و بعد از او در محمد بن الحنفیه و بعد کثیر
 ابی هاشم و بعد در بنان و در زمان حضرت باقر علیه السلام
 کاغذی با حضرت نوشت که من پیغمبر میباشم و مرا پروردگار
 کن و کان قوی من اینست که و بنیامین در زبان حضرت

همین بنایند در حفظ خطا شده چرا که اسمی و رسمی از
 بنیامین در هیچ جانبست مگر بر یعقوب و اشخاص
 که تمام امته آنها را لعن کردند و از آنها بیزاری جستند و
 حکم بکفر و ذندق از ایشان کردند و فرمان بکشتن آنها
 دادند و نفرین کردند و بیشتر آنها بخود بکشته شدند
 بسیارند مثل مغیره بن سعید و صائد نهض و خرقابن
 عماره البریک و الحرث الشامی و عبدالله بن الحرث و ابی
 الخطاطمه بن ابی زید بن ابی منصور و السکر و بنیع و بشار
 الشعمری و محمد بن بشیر و الفاسم البغضینی و علی بن حنبله و
 فاربن حاتم انفر و بنی و محمد بن موسی الشریعی و بن
 بن محمد بن بابا الفهمی و محمد بن الفرات و احمد هلال الکفر
 و ابن بلال و شلمغانی و حسین بن منصور حلاج و غیر اینها

و هر دو مقام گمراه کردن مردم و شیطان پرستی جلوه
 دادن باطل و عجز و زنا و و کن اعظم شیطان بوده اند
 چنانکه از دست آنها خون بود و ظلم آنها بر امت زیادتر از
 هر ظالمی بوده چنانچه بعد از این بیاید و بقتل کردن آنها
 از آنها بدشتر بوده از سایر دشمنان چنانچه مجلسی و
 دیگران گفته اند و از کتب اخبار و احوال رجال معلوم
 است استقامت بجله از ایشان در سابق بود مثل
 خطاب بن یزید و سبابة و مشهور و در این از منبر نصیر
 اند و خود را طایفه میگویند و نسبت می دهند به نصیر
 و از قرادانچه در کتب سپهر و رجال شیعه ذکر شده او
 محمد بن نصیر و فخری و بنی و بنی است که از فضلای
 بصر بوده و در زمان امام علی نقی نبوده و انحصار او را

لعن کرده چنانکه بعد از مشاهده معجزاتی و خرق عادات آن
 ان بزرگوار از قلّت ادراک و غلبه جهل چنانچه در بیضا
 دانستی ادعای خدائی در حق آن بزرگوار کرده و خود را
 پیغمبر مرسل از جانبان بزرگوار دانسته و از قرآن کلام
 صاحب احتیاج بعد از امام علی نقی ع از اصحاب امام
 حسن عسکری ع شده و چون آنحضرت وفات کرده ادعای
 نبابت از جانب امام عصر ع کرده پس از این سوا شده از
 جهته پنج ظاهر شده است از او زنا بآکی و غلو و قول بیگنا
 و اباحت محرمات و چیزهای دیگر و از آنکه کلام معلومه
 شود که چون ادعای نبابت را قبول نشد اعتنائی
 بدو و امام ع نکرد و این مطلب پیش آورد بجهت ریاست
 طلبه نبیاء مجلسی ع در مجاز از کتاب رجال شیخ کشی ع

نقل فرموده که فرقی قائل شدند بنیوت محمد بن ابراهیم
 تمیزی از جهت اینکه ادعا کرد که او پیغمبر است از جانب
 علی نقی ع و اینکه آنحضرت او را فرستاده است بر خلق و او
 خداوند و پروردگار خلق است و اعتقاد بتناسخ داشت
 و حکم میکرد باباحته محرمات و حلال می داشت که مرثیه
 در در بر یکدیگر و طاعت کند و میگفت که این عمل از فاعل مقبول
 یکی از شهوات و طمّیانت و خداوند را هیچ چیز را حرام
 نکرده و یکی از مردمان دیدار و احسانا که سپری پیش او
 سوار بود و با او و طاعت میکرد پس سرزنش کرد او را و این
 کار زشت او میگفت که این از لذات است و موجب تواضع
 و فروغی است از بر خداوند و از آنکه بزرگوار است و آنچه
 میگویند که او در زمان امیر المؤمنین ع بود و در کتابها

است که انحضرت بعد از آن وقت هفتاد نفر نداده کرد مگر پراک
 اسمش محمد بن نصیر بنی بصری بود که آن میکرد خدا
 ظاهر شده است مگر در انصاف و اعلی است بدنهائی پر
 گرفتند او را طایفه نصیریه و ایشان قومی هستند از
 اهل اباجیه که واکذا شدند جمیع عباد را و شرعاً از اول
 دانستند همه آنها و عمره را از او گشتا و ایشان است که هر چه
 و ما از ایشان بنیسم و بصری برچفتند و ما از ایشان بنیسم
 تمام شد کلام صاحب متابعت کو با بطلان آن کلام معلوم است
 که بطور یقین این خبر در زمان امای نفی بود و کسی او را
 از معین نهمیده و کسی این اخبار را نداده و از معجزات انحضرت
 نهمیده اند با اینکه در روایت ذکر صدف این را زکوار و انصاف
 خدا العباد بالله بنیست و ندارد که او را در باب کشف نداده

کرد و شاید گشتن او در مرتبه دیگر از جهت این باشد که
 او را بدو اند دانسته چنانچه از حرکات او فهمید و عجیب است
 از انسان عاقل که در ظاهر ضابط خلوص با انحضرت دارد
 او را بر زنده صاحب شرع پیغمبر می دانند و آنگونه آموزش
 با او میدهند که تکیه ب خدا و همه پیغمبران و اوصیاء صلوات
 و جمیع بر این ابع واد بایست که فرموده اند جز خداوند عالم
 خدائی نیست و بنده هر قدر که محل عجب و غرائب شود
 شاید خدا نیست کار خدائی از او ساخته نمی شود بلکه اگر
 فرض خداوند جل شانته بخوهد بجو اخبار امری از امر
 خدائی را با ایشان واکذا دارد از راه ادب و فروتنی قبول
 نخواهند کرد مثل اینکه چون جبرئیل از جانب خدا کلمه
 خرافات را در از حضرت رسوله آورد و عرض کرد که نازل

کن و چیزی از شان تو که عیب شود انحصار از له فروتنی و
 اخبار فخر نزد غنی مطلق قبول نکرد و اعجاب آنها حمل
 آنها است بر امتحان و در جمیع ابان و اخبار و دلیل عقل
 و نقل کردن و چون عنوان کلی مذهب ایشان و شعبها
 هر طایفه از ایشان و بدو امر آنها و عده رؤسا مذهب
 آنها را دانستی نمونه از باقی اعتقادات و طریقه آنها
 بدست آمد لکن ذکر جمله از آنها موجب کاهی غافل
 تا بلکه بحکم عقل و نهایت رشتی نفرین کردن طبع دستان
 آنها بر دارد بدان اینکه هیچ حکمی از احکام شرع را قبول ندارند
 و قائل نیستند چنانچه حقیر بدقت از اشخاصی که از اول
 داخل بوده اند و هدایت شده اند جو یا شده ام و فهمید
 بآنها میگویند و داخل منکرات میدانند انحصار

بنابر وروده و حج و خمس و زکوة ندارد و در کتاب عجم
 انحصار منزه و لواط و شراب انواع سازها و نغمه ها
 گوشت خوک و زکریا بسم الله و شیطان پرستی ندارد چنانچه
 در کلمات سابقه دانستی بلکه اگر معاملات و عقد نکاح
 و خوانها در ظاهر بصورت شرع کنند از جهت ضبط
 دنیا است که مبادا دیگران مزاحم شوند و اگر کشادی بنا
 کرد در پرتو نکند یا بخود نپسندند از جهت ننگ و حفظ
 ابر و و امیرش یا دیگران است بلکه آنچه حقیر فهمیده ام اسم
 ائمه و سایر رؤسای دین را از روی کتاب دیگران می
 گذارند بلکه همه از جهت حلول شیطان می پرسند
 بلکه شیطان را کار ساز این عالم میدانند مثل ثوبان
 محوس بلکه جمهور ایشان پیران و پیشوایان خود را با آ

صیرند از پیغمبر شیخ گشته از نصر بن الصباح نقل کرده که
گفت در وی گفت بمن حسن علی بن ابی عثمان که ملقب بود
ببجاده چه میگوید درباره محمد بن ابی زینب یعنی ابا الخطاب
و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب کدام افضلند گفت من تو
بگو گفت محمد بن ابی زینب نمی بینی که خداوند عباد کرده
است در قرآن محمد بن عبدالله را در چندین موضع
و عذاب نکرده است محمد بن ابی زینب او این شجاع ملعون
از کسانست که بی پیغمبر بد می گفت و از غلام بود بلکه
برزگان خود را بالا می بردند از خداوند جل شانزه
نقشه از اینها بعد از پیغمبر شدن گفت که پدرم می گفت
خداوندی که فلان سب پر یا است نباشد و در این عالم
بلکه بیشتر برزگان ایشان که ادعای پیغمبری میکردند

از راه تبلیغ احکام بوده و محض ابطال وی دینی داشت
کردن راه باطل و پندیدن لذتهای حیوانیه و شهوات
نفسانیه و ترک اعتقاد بحشر و نذر و ثواب و عقاب بود
بلکه بیشتر عبادان و افعال آنها از مجوس است مثل زعفران
که عبادت زردشت است و ترک افشام طهارت که
گویند آفتاب پاک میکند هر پلیدی را و افشام نذر ها و
اطعامها که معلومست از مذاهب جوان نیست و از این است
که اسم خدا را نمی برند و در کشتن کوسقند و نیزه سر
طعام و نیزه سر احوال بلکه طعام میکنند اسم خدا بر آن
خوانده است حرام می دانند و در بعضی جاها میگویند
اول و آخر یا و در ایشان شیطانست بلکه از کسی که اسم
خدا جل شانزه را بر دوری میکنند و بد میکنند و

بعضی او را در دل میگیرند و جمیع آنها از جهت خوشنود
 او میبکنند و مثل شطرنج بازی که در کافی از حضرت
 صادق ع روایت کرده است که چون سوال شد از شطرنج
 فرمودند و آنگاه فرمود مجوس سبیل از برای اهلش خدا از لغت
 کند و مثل تواضع سازها مخصوص در خبازه کرد
 حدیث سماع امام صادق ع میفرماید چون آدم ع از دنیا
 رفت شیطان و قایل اختراع آنها را کردند و در خبازه
 آدم ع میزدند بجهت شهادت و شادمانی بمرگ آنحضرت و
 شیطان از این مجوس جایز کرده و از اینست که طغیور زد
 را افضل عبادت می دانند و مجلس از بهترین مجالس
 میخوانند و دیگر کارهایی که بعضی از جهال آنها با آنست
 میکنند که بودن آنها از شیطان و شعبه معلوم است

و کار الوط است و قتی شخصی از اینها مباحثات کرد که
 مردمان ما در آتش میروند و بزرگان شعیه میروند
 شعیه و جواب گفت که این شعیه لوطها است و دیگر
 شارب کذا است و در پیش تراشدن که عده عادات مجوس
 است و جمعی از بنی اسرائیل از این کردار زشت منع شدند
 در معانی الاخبار از پیغمبر ص روایت میکند که فرشتگان
 بگریه و در شهادت یکدیگر میروند و خود را شیب مجوس نکند
 دیگر اجتماع آنها است ریحانس و جامعند روزن و در
 درهم و بختن و کارهای دیگر که لایق ذکر نیست کردن
 و جمیع اینها ناشی شده است از عدم اعتقاد بمقا و عالم آخر
 و ثواب عذاب و از اینست که عده اعتقاد این طایفه
 است که اتفاق کرده اند تمام مسلمین و اهل هر ملتی بر مطلق

ان وان عبارتست از معلق و روحهای مردم بعد از خراب
شدن بدنهای آنها دیگر در همین عالم بایستند و
که باشد از انسان دیگر را حیوانی یا نباتی یا جمادی و
اولی دانست و دهم و نهم و هشتم و هفتم و چهارم و سوم و دوم
میگویند و بایستند فلکی از اول یا بعد از سپهر کردن در
بدنهای اعضا و در حاصل اینها هفت چنانچه در جمله از
کتاب اسلامیه ذکر شده اعتقاد بقدم بودن نفوس است
و اینکه میگویند در جسمها این عالم و دیگر معادیه غیر
از این نیست و ثواب و عقاب بهمین است پس اگر در جسم
بهتر شد ثواب است و اگر در جسم بدتر شد عقاب است
امام فخر رازی گفته که عده نکفر اینها از انکار آخرت است
و چنان این ظاهر را این اعتقاد اصرار دارند که میگویند

از زمان آدم تا بحال حضرت امیر و پیشتر از بدنهایی
که ششکان مضروب کرده و بصورت اینها در آمد و بعضی
اخبار منشا به مثل جدی که این حضرت فرموده و اینها
پیغمبران بوده ام و مادر خود را و سلمان را در دست
ارژن بخان داد شاهد می دهند و حال آنکه ناشر
روحانی در خلی بقررت روح در بدنها ندارد و همین
در حق آنرا و سایر حیوان فانیند حتی اینکه میگویند
حضرت امام حسین همان هابیل است که کشته شد
بعد در صورت جمعی دیگر که کشته شدند بلکه می
رسانند تا اشخاص خودشان مثل بابا طاهر همدانی
و سایر بزرگواران که کشته شدند حق اینکه بدین ایمان
شما صیقله امام و خدا خطاب کردند و رفتن پیش او را

ز پارت و اجزای جان و اسباب و را با اسم اجزای است اسماء
 اسم بر نماند و در باقی اسماء و حیوان هم مناسب است و ضلوع
 احلال و اخلاق چنین میکنند و نظر خود را میزبان
 گیرند و هم چنین در طرف زشت کاران آنها را در ^{رها} و
 بدکاران از انسان و حیوانات بدن نفس میدانند شنید
 که سگ سپاهی نزد شخصی از این طایفه آمد که قوت
 از او بگیرد بعضی از او که دهای او اندک داد و در کرد
 او گفت چنین نکنند که شاید از پدران شماها باشد
 و عجب ترا از آنها است که تمام اهل اسلام را باطل و غوا
 حق پرست میدانند و جمعی مدار حق و باطل را بر مثل
 نشین و بر و زاله نکردن موم میدانند شخصی از آنها که
 نزد حقیر توبه کرده بود میگفت چون مرا میدانند میکنند

که تواند بین بیرون رفتن و اگر بیرون رفتن را چنانچه
 بیرون کن تا از بودن عین نجاست تصدیق کنیم و حقیر
 وجهی که از برای این مطلب فهمیده ام اینست که راجعاً
 اسماء رسیده است که شیطان از آنگونه پلید بهای ^{دارد} و
 و نیز موها جای دارد میخواهند فراموش شوند که دنیا
 ایشان باشد اینهم نوعی از خوشنودی او باشد و عده
 نگاه داری قلوب و نفوس آنها از پیران طمع کار دنیا
 دار است که میخواهند از آنها کوسفتند با نانی با پولی
 برسم نیاز بگیرند و از او مقابل نماز ذکر میکنند حتی آنکه
 بیشتر امور شرعی را امینی بر رضای پرستند و رقا
 چیز دادن با او را منظور میدانند شخصی که سالها در دنیا
 آنها بود میگفت اصل حلیه زن بر شوهر را امینی بر نیاز

بدانند و چندان غشائی مهر و صیغه خواندن در
 عقد ندارند بلکه بیشتر کارها را بولاث پیر میکنند
 و او را اولی تبصرف میدانند و اینکه چیزها را اینها
 بسیار استند و نیز گفته اند که در شصت و پنج
 سال از او است مطالب خود را گرفت و پوشیده از
 که تو هستی و قابل مطالب عقلیه و محاسن از نشد تا اینکه بعد
 از چندی که او زنی را هم سرا شده بیرون رفتیم چون قدر
 از محل خود دور شدیم او را سخت گفتم که بیشتر صبر ندارم
 جدایی کنم خود را که طبع او از من جدا میشود گفت خنجر
 پیچید و پاره ام چه بر من چه بکسی چه شوای چه عفا چه جمیع
 زبان او را از جهالی ایاخته اند و عاداتی در میان آنها
 گرفته اند و عده ها خام و از آنکه گفته اند تا آنکه کفرش ظاهر شد

و بالمره از او پیرم بلکه بیشتر پیرها و مرشد ها چنین
 و عمل و فرج کارها را داشت و بگویند و اجهامی کنند بعد
 از عهد ها سخت و پیمانهای حکم و الا این خوانده را
 ندارد و چله نشینی و احتیاس و اخها و خرابها و کناره گرفتن
 از مردم مانعی خواهد و ریاضت شرعیه اینها نیست و پیش
 با اهل دین عهد دین لاری است و هر بالغ عاقل و هوشیار
 قابل مطالب دین است و اینکه همه بسیار از مطالب ابر شیعیان
 پوشیده می باشند از قبیل فضایل و مناقب خود و دنیا
 احوالات عالم دیگر بود که دانستن آنها مصلحتی که من
 و آنچه بنظر حقیر میباید بعد از اتمال بسیار این است که
 این طریقه کفر و زندقه است و راه درستی و پیشوایان
 و مطالب آینه نداشتند و ندارد و در میان آنها حفظ

۷۲
خون و زین و فرزند و مال و اسب و بودن با اهل لیس
اسمی از رؤسای بن میزند بخونکنا به چنانچه سابقا
اشاره شد و در حقیقت ناهی بدین اهل بدین طریقه
شرع ندارند و هرگز کالت نفس بسته و رینگ و بدن
پرستی و متابعت شهو کردند به بخونکنا بدین و چنانچه
شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع با سنا خود از حضرت
صادق روایت کرده است که آنحضرت فرمود خدا لعنت کند
غلام و موقوفه را پس بد رستی که ایشان کوچک شمرند
معصیت خدا را و کافرند بخدا و شرکاء او دارند و
گمراه شدند گمراه کردند بجهت فرار کردن و گریختن از
کردن اجتناب و ادای حقوق و باعث برایشان حاجت باشد
طبع است شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع از حضرت

۷۳
صادق روایت کرده است که آنحضرت فرمود مردمی بودند
زمانی که پیشتر که طلبید دنیا و از حلال پس نتوانست پس
طلبید از حرام پس نتوانست پس شیطان نزد او آمد و
گفت ای مرد دنیا را از حلال طلبید و نشد و از حرام
طلبید و نشد با منخواهی نزد لالت کنم بجزیری که
دنیای تو را زیاد کند و مردم زیاد پیروی تو کنند
گفتاری گفت دینی تازه در آوردم و مردم را بسوی آن
بخوان پس ایمن زد گفت و مردم زیادی اجابت کردند و
پیروی کردند و از دنیا آنچه خواست باور رسید پس
فکر کرد که این چه عمل بود و خواست توبه کند گفت
با بد مردم را بر کرد انم از این راه باطل پس آمد نزد
اصحاب خود و اظهار کرد که این بن باطل است برگردید

مول نکرند و گفتند حق است و نوعیت بشا اوست
 چون این را بدید زنجیری بر منجی اسنوار کرد و سر دیگر را
 بر کمر من خود بست و گفت نخواهم کشود تا خدا او را
 بقتول کند خداوند وحی کرد بدیغمبر که با و بگو اگر
 بخوانی مرا نایبند بنده تو از هم جدا شود دعای تو را
 مستجاب نخواهم کرد تا آنها که در ده اند بر کمرانی این است
 حقیقتا مرگ حال خواهی باور کن و خواهی باور نکرد
 اگر شک اری از وی حقیقت مدتی بایستد و
 در پیش سفیدان آنها امیرش کن و اظهار اخلاص
 همه را کن تا بدیش از اینها بر تو معلوم شود و اگر
 بود زیر لب نشینی ز برک را با خود یاد کن تا بنخواست
 و سفید بازی و کارها شش تا کون بخوری که کفایت

شب خود رکعت بد که حق شود کی مر از جبهه کافران
 شق شود کپش مغرب را خداوندی نداد آتش حور
 را سود نداد قلب را کفنا رسم و زرفتند زان از رگها
 کجک اندر رفتند کر همه عالم شای بد کنند با که بد گویند
 خوب از حد کنند بد نخواهد در آفرین شد خوب این
 خوبی نخواهد درون شد و بیشتر مطالب منقلب این
 مقام در فضل بعد خواهد کرد شد ان الله تعالی **مطلب**

سیم در بیان جهات بطلان این هفت انواع فساد
 ان و مذمتها کرد و براه آن از شرع رسید خداوند جل
 شانه در سوره آل عمران میفرماید ما کان لبشر ان
 یوشی الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا
 عبادا لی من دین الله و لکن کونوا ربابین ما کنتم تعلمون

۷۲
 الكتاب وما كنتم تدرون ولا بامرهم ان تتخذوا الميثاق
 والذين آمنوا يا ابا ابراهيم بال كفر بعدا فانتم مسلمون يعني
 بنود ان برای دشمنی اینکه بدهد خداوند او را کتاب حکم
 و پیغمبری پس بگوید ان برای مردم که باشند بنده کار من
 از غیر خدا و لکن گفت که بوده باشد خدا پرست بسبب
 اینکه هستند کتاب را یاد می دهند و بسبب اینکه درس
 میگویند و فرمان نمی دهند شما را اینکه بگوید فرشتگان
 و پیغمبران را پروردکاران خود ابا ابراهیم میکنند شما را انکفر
 بعد از اینکه مسلمان هستند و در سوره نساء میفرماید
 يا اهل الكتاب لا تغلوا في دينكم ولا تقولوا على الله الا الحق
 یعنی ای اهل کتاب غلو نکنید در دین خود و نگویید خدا
 مگر حق و در سوره مائده میفرماید لقد كفر الذين قالوا

۷۳
 ان الله هو المسيح بن مريم قل من يهلك من الله شيئا ان ارد
 ان يهلك المسيح بن مريم فامره من في الارض جميعا يعني
 ه این را بجهنم که کافر شدند انک که گفتند بدستی که
 خدا او مسیح پسر مریم است بگو ای پیغمبر پس که توانائی در
 از خدا چیزی را اگر بخواید انکه ویران کند مسیح پسر مریم
 و مادر او و هر کس که در زمین است جمعا و در او و آخرت
 میفرماید و قال المسيح يا بني اسرائيل اعبدوا الله ربّي و
 ربكم انتم من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة وما ادر
 النار وما للظالمين من انصار یعنی و گفت مسیح ای بنی
 اسرائیل پرستش کنید خدا را که پروردگار من پروردگار
 شماها است بدستی که هر کس شرک بخدا یا پروردگار
 بجهنم که حرام کرده است خداوند بر او همیشه او جایگاه

او اتش است و نیست از برای مستکاران باوری و بعد از
این میفرماید لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة وما
من الا اله واحد يعني بمحقق که کافر شدند آنکس
که گفتند بدرستی که خداستم سم خداست و حال آنکه
نیست خدائی مگر خدای یکی و باز میفرماید قل يا اهل
الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا هواهم و
قد ضلوا من قبل و اصلوا اکثر و ضلوا عن سواء السبیل
یعنی بگوای پیغمبر یا اهل کتاب که غلو نکنند در دین خود
غیر از آنچه حق است و پیروی نکنند هواهای قوی که
بمحقق گمراه شدند از پیش و گمراه کردند بسیاری او
گمراه شدند از راه راست و در سوره عد میفرماید اقم
حجوا لله شرکاء خلقوا کلمة فتشابه الخلق علیهم السلام

خالق کل شیء و هو الواحد القهار یعنی قادر و داد نداد
برای خداست و یگان افزاید اند مثل از پیش خدا پس مشبه
شود خلق بر ایشان بگوای پیغمبر خدا افزیند هر چه
و او رب خدای قهار است و ابان در این باب بسیار است
بلکه جمیع ابان توحید و کفر مشرک و غالی و حق و ضل
و هود دلیل است بلکه جمیع قرآن و اتفاق جمیع پیغمبران
و اوصیا و خویشان و در هر عصر دلیل است علایم بر آنچه
عقل و طمع حکم میکنند در توحید و زشتی هر شرکی و
عمده عرض بیان و فراشات پیغمبر و ائمه و سایر علمای
و اصحاب است و در کتاب خطا و قریب است از پیغمبر
و دلیل بر آنست که فرمود در وصف از امت من بمنزله
انها را شفاعت یکی پادشاه میداد که یکی غلام درین

که از بن بیرون رود و توبه نکند و در روایت دیگر
 حضرات است که اعتراف فرمود و وصف زان من هستند
 که بهر نذرند از بن اسلام یکی غلایه و یکی قدر و در
 مجاز است که در نفس خدمت پیغمبر عرض کردند که یا محمد ای
 میخوای اینکه ترا عبادت کنیم و یکدیگر یقین داریم در کار خود
 انحضرت در جواب فرمود پناه ببرید بخدا اینکه عبادت
 کنیم غیر خدا را و امر کنیم کسی را عبادت غیر خدا را خدا را
 بجهت این فرستاده و نیز ما این امر فرموده و در روایت
 دیگر است که مردی عرض کرد یا رسول الله ایا امر خاص
 فرمائی که ترا سجده کنیم فرمود سزاوار نیست سجده از برای
 احد غیر از خدا و لکن اگر امر کنید پیغمبر خود را و بندگان حق
 از برای اهلش یعنی آنکه لا تقوا خداست سزاوار است و در کتاب

۸۱
 حصول و غیر آن در حدیث ربیع است که حضرت امیر و باب
 مجلس چهار صد حدیث با صحابه خود گفت از انحضرت
 روایت کرده که فرمود بر شما باد که دو بری کنید از غلو و در
 حق ما و بگوئید که ما بنده کانییم بر و پدیده خدا و در تفسیر
 امام از امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود ما را از مقنا
 بندگی بالا ببرید پس بگوئید از صفات لا یفید الخیر
 خواهید و تمام آنها نمی رسد و بر شما باد که دوری
 کنید از غلو مثل غلو تنصاری پس بدرستی که من می دانم
 از غلو کنندگان و در کتاب مالی طوسی و کتاب مقنا
 در تفسیر این را نقلوا فی بیتکم از حضرت امیر روایت کرده
 که فرمود اللهم اتنی بری من الغلاة کبراءة عیسی من
 من النصارى اللهم اخذهم ابدان لا تنصر منهم احدا

یعنی با خدا باید رستی که من بپردازم از غلّه مثل بزار
عسکی هم از نصاری و خدا با خوار کن ایشان را همیشه
و هیچیک از ایشان زبانی ممکن و در حدیث مشهور است
که آنحضرت فرمود هلاک میشود در من و کس که
از برای من نیست یکی و ست غالی و یکی دشمن کوشا
نظر در کلام دیگر فرمود یکی و ستی که مدح میکند
مرا چیزی بیکه نیست از برای من و یکی دشمنی که بد میکند
و بهتان من میزند و مرا آنحضرت هلاکت در دنیا و
آخرت است و معلوم است که دعای آنحضرت مستجاب است
اینرا که ارجح است و اینها همیشه در چشم همه کس خوار
و بی باورند و جمیع رؤسای آنها بطور بدگشتند
اند و در خبر است که هر صاحب بدعتی چنین است و شک

در این نیست و چون در زمان حضرت رسول و حضرت
امیر شمشیر بود و مردم جزا اظهار این امور نمی کردند
طفا همین قدر مذمت رسیده و چون امام حسن و اما
حسین در ظاهر با مردم مان زبانه می زدند و
مسئله ای بغیر از نبودند سخنی از ایشان رسیده و از با
اممّه آنچنین رسیده مفضل ذکر میشود و هر چه بجا و
دیگر از کتب شیعه است و ما از صاحب کتب نقل می کنیم
شیخ کشی با سناد خود از امام سجاده روا کرده است
که آنحضرت فرمود خدا لعنت کند کسی که دروغ بگوید
بد رستی که من با دارم عبد الله بن سباز این را
هر مؤمنی که در بدن من بود تحقیق که اداء کرد امر
بزرگی را چه شده بود او را خدا او را لعنت کند بخدا

سو کند که بود علی بنده صالح خدا و برادر پیغمبر
 یافت کرامت از خدا مکر طاعت خدا و رسول و یافت
 پیغمبر خدا کرامت را از خدا مکر طاعت او و نیز شیخ گفته
 که با سناد خود از ابی خالد کابلی روایت کرده که گفت
 شنیدم علی بن الحسین را که میفرمود بدو دستیکه هفت
 دوست داشتند غیر انا گفتند در او آنچه گفتند بر
 نغیر از ایشان است و نه ایشان از غیر و بدو دستیکه
 رضای دوست داشتند علی را انا گفتند در او آنچه
 گفتند پس نه علی از ایشان است و نه ایشان از علی
 و بدو دستیکه ماهم بر این طریقه هستیم بدستی که خوش
 از شیعیان ما رود باشد که دوست دارند ما را تا
 بگویند در حق ما آنچه بود در حق غیر گفتند و آنچه

رضای در حق علی گفتند پس نه ایشان از ما هستند
 و نه ما از ایشان و در اصول کافی در باب طاعت تقوی
 با سناد خود از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود
 ابی گروه شیعیان محمد بوده باشند نمرة وسط کبر
 کرد بسوی شما ها غالی و برسد بشما ها و امانده
 مردی از اضا که اسمش سعد بود عرض کرد فدایت
 شوم غالی گشت فرمود قوی هستند که میگویند در حق
 ما چیزی که ما در حق خود می گوئیم پس نه ایها از ما
 هستند و نه ما از ایها هستیم و در کتاب بصائر الدجائر
 و امانی صدوق را با سناد خود از ابی حمزه ثمالی روایت
 کرده است که حضرت امام محمد باقر فرمود ای ابی حمزه یا
 میرید علی را از جانبی که خدا گذاشته و بلند نکنید او را

بالا ترا از آنچه خدا او را بلند کرده کفایت میکند از برای
 علی آنکه گفته شود رجعت میکند و اینکه ترویج
 میکند اهل بهشت را و شیخ کثیری با سناد خود از زید
 روایت کرده است که گفت شنیدم از امام محمد باقر که فرمود
 خدا لعنت کند بنان بیان را و بد رستی که بنی لعنه
 همیشه دروغ می گویست بر پدر من و شهادت میداد
 که پدرم علی بن الحسین نبود بنده صالح خدا و شیخ
 طوسی در کتاب مالی با سناد خود از حضرت صادق
 روایت کرده است که فرمود بر سید بر جوانها خود از
 غلام که آنها را فاسد و بتا نکند پس بد رستی که
 غلام بدتر از همه خلق خدا هستند کوچک بیشترند
 بزرگ خدا را و ادعاء میکنند خدائی را از برای بنده

خدا بخدا سو کند بجهت آنکه غلام هر آنکه بدترند از خود
 و نصاری و مجوس و کاسکه مشرک شدند پس فرمود
 که بسوی ما بر میگردد غالی پس او را قبول نمی کنیم و ما
 ملتقو میشویم مفضل پس او را قبول نمی کنیم عرض شد
 که این چگونه میشود با بن رسول الله فرمود بجهت
 آنکه غالی عادت خود کرده است ترک نماز و روزه و
 و حج را پس ترک عادت خود نمی کند و بر نمی گشت بسوی
 طاعت خدا هرگز و مفضل هرگاه فهمید و براه آمد
 عمل میکند و با طاعت می باید و از آخر حدیث معلوم
 میشود که چهره قبول نکردن بودن غالی است برها
 خود پس اگر از راه حقیقت برگشت و توبه کرد قبول
 چنانچه ظواهر ادله و اجماع است مگر آنکه بعد از

۸۸
 بودن با سطره برود که توبه اش هیچ وجه در ظاهر شتر
 قبول نیست و شیخ کثیری با سند خود از ابن سنان
 روایت کرده است که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمودند که
 که ما اهل بیت هستیم راستگو بان خالی نیستیم از کذب که
 دروغ ببندد بر ما و راست ما را با دروغ خود در هم
 کند پیش مردم اینک رسول خدا راستگو تر هم مردم
 بود در گفتار و مسئله کذاب دروغ میگفت بر او و پیش
 المؤمنین راست گو تر هم خلق خدا بود بعد از پیغمبر و
 عبد الله بن مسعود دروغ بر او میگفت و میساخت وی
 خواست بدروغ خود راست و زبابط کند و حضرت
 امام حسین مبتلا بود بمجنان پس در کرد حضرت صادق
 حارث شامی و نایب این فرمود که این دروغ و نفردروغ

۸۹
 میگفتند بر علی بن الحسین یعنی زین العابدین پس
 انحصار ذکر کرد مغیره بن سعید و بنوع و سکر و ابوالخطا
 و عمر و بنیاد شعری و حمزه و مدی و صادق و نهنگ
 و این فرمود لعنه الله ما خالی نیستیم از دروغ و غلو بلکه
 دروغ بگویند بر ما با علج و فحی که مطالب را انهمند
 خداوند کفایت کند ما را دفع هر کذابی و بچشاند
 انها را اگر می آهن یعنی شتر و شیخ صدوق و در
 کتاب فضال با سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت
 کرده است که کمتر چیزی یکبار از جهت آن شخص از ایمان
 بیرون میرود اینست که بنشینند بسوی غالی و سخن
 او را بشنود و باور کند و در کتاب قریب الاستاذ از
 حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود دروغ را درید

اهل بیت پیغمبر خود را دوستی میبانه و غلو نکنند
پراکنده نشوند و نکو بشد آنچه را که مائمی گوئیم پس
بد رستیکه اگر بگوئید و ما هم بگوئیم شما میزدید و
ما هم میزدیم پس چون مبعوث شویم با هم نیستیم و
شیخ کشتی را با سناد خود از خنان بن سدر روایت
کرده که گفت نشنیده بودم نزد حضرت صادق و
مبصر هم نزد آنحضرت بود در سال یکصد و سی و
هشت پس مبصر عرض کرد فدایت شوم تعجب دارم
از قومی که با ما در این موضع حاضر میشدند و اثر
از اینها نیست و هرگز ندانم که کشتند اینها عرض
کردم ابو الخطاب و اصحابش همینکه این را گفتند و آن
بزرگوار نکبر زده بود راست نشنید و آنکه خود را

صوی اسام بلند کرد پس فرمود برای الخطاب باد
لعن خدا و ملتکم و هر مردم و شهادت میدهم بخدا
اینکه او کافر با سق مشرک بود و بد دوستی که او محشور
میشود با فرعون در سخت تر عذاب هر صبح و هر شب
و نیز شیخ کشتی را با سناد خود از عمران روایت کرد
که گفت شنیدم از حضرت صادق که فرمود خدا
لعن کند ابا الخطاب را و لعن کند هر کس کشته شد
با او و لعن کند هر کس که باقی مانده از ایشان و
لعن کند کسی که در دل او داخل شود رحم بر ایشان
و این ابو الخطاب همانست که ادعای نبوت کرد و با
هفتاد نفر دیگر که هم ادعای نبوت میکردند و آنرا
را خدا مردانند بکند و شیخ کشته شدند و او

محمد بن مقلص اسدی کوفی است و او را اجداد و
 ذراد و برادر میگویند و ابو اسمعیل و ابو الطیبان
 و ابو زبیب هم کنیه او است و از بدعتها او است تا خبر
 انداختن نماز مغرب را تا ظاهر شود ستارها و در
 بصائر الدریجات باسناد خود از کامل ندارد و اب
 کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت صادق
 بودیم پس بن فرمود ای کامل قرار بدید از برای ما
 خدا بیک رجوع مادر هر کارها بسوی او است و به
 گویند در حق ما آنچه نخواهد از هر کس بقی و در کتاب
 مناقب از حضرت صادق را و است کرده که فرمود غلام
 بدترین خلق خدا هستند کوچک می شمارند بزرگ
 خدا را و ادعاء میکنند خدائی را از برای بنده که خدا

بخدا سو کند که غلام هر انچه بدترند از بهر و نصرت
 و مجوس و آنها که مشرک شدند و این در ضمن حد
 سابق گذشت و شیخ کثیری باسناد خود از ابان بن
 عثمان روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت
 صادق که میفرمود لعنت کند خدا عبد الله بن سينا
 را بد رستی که او ادعاء کرد خدائی را و ادعای المؤمنین
 و بخدا سو کند که بود امیر المؤمنین بنده فرمان بردار
 خدا و ای بر کسی که دروغ بگوید بر ما و بد رستی که
 قومی هستند که میگویند درباره ما چیزی نگویید
 ما از ادحق خود بیزاریم میجوئیم بسوی خدا از
 ایشان بیزاریم میجوئیم بسوی خدا از ایشان و حبا
 کشف القمار کتاب دلائل جبری و از مالک بن

روایت کرده است که گفت بودم در مدینه وقتی که
شیعیان از منفرقه کرده بودند و گروه گروه شده
بودند پس جماعتی از مدینه کناره گرفتیم و خلوت
کردیم و شروع کردیم در ذکر فضایل اهل بیت و
اینچنین شمع در حق ایشان گفته اند تا آنکه بخواب
گذشت خدائی ایشان پس عیفت نبودیم که ناگاه
حضرت صادق علیه السلام سوار الاغی بود و حاضر شد که
نداشتم از کجا آمد پس فرمود ای مالک و ای خالد که
گفتید سخن در خدائی ما حاضر کردیم که بخواب
ماند گذشت مگر همین ساعت پس فرمود که بداند
بدستی که از برای ما پروردگار پست که نگذاشت
میکنند ما را در شب و روز و او را بیدار میکنیم

ایمالک و ایخالد بگویند درباره ما اینچنین میگویند
قرار دهید ما را فریاد خدا پس چند دفعه این را
مکرر فرمود و بر الاغ خود سوار بود و مجلسی در
بهار از امالی شیخ صدوق در روایت کرده است که
حضرت صادق علیه السلام فرمود کسی که هفتش می کند با عیب
کوی ما با مدح کند غالی در حق ما را پاسخ بدهد
یا کسی که از ما بگوید و یا بگوید از کسی که با ما پیوند کرد
با دوستی کند یا دشمنان ما با دشمنی کند یا دوست
ما پس تحقیق که کافر شده است یا بخدا شکوه در آن
نازل کرده و شیخ کشتی را با اسناد خود از عبدالرحمن
بن کثیر روایت کرده است که گفت فرمود حضرت صادق
روزی با اصحاب خود خدا گفت کند مغیر بن سعید را

و لعنت کند زنده بپوشد و اگر میرفت نزد او و باد می گرفت
از او و جادو و شعبه و دروغ سازی بد رستی که
مغیر دروغ گفت برید و پس خدا ایمان از او گرفت
و بد رستی که قوی دروغ نیستند برهنه چه شده است آنها
بچشاند خداوند آنها را اگر میهن پس بخدا سو کند
نیستیم ما مکر کنید کاینکه ما را خلق کرد است و میر کند
است توانائی نداریم بزبان و نه بر سود و اگر بر ما
رحم کند پس بر حمت خود کرده و اگر عذاب کند ما را
پس بگناهان ما کرده بخدا سو کند که از بلایا بر خدا
حقی نیست و با ما از خدا استند نیست یعنی چیزی که
سبک استقلال در کارها شود و بد رستی که ما را
مهر برود و رقیب مهر ویم و زنده می شویم و می خیزیم

و در اینجا نگاه داشته می شویم و پیرشد می شویم و
بر ایشان میر شده است آنها را خدا لعنت کند آنها را به
تحقیق که از زنده خدا را و از زنده پیغمبر خدا را و از
و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی صلوات الله علیهم
اینک من میثا شما هستم که گوشت و پوست پیغمبر
و میجویم در رخت خواب خود ترش و میثا آنها استواند
و من دروغ آنها خواستد و من بیدار و ترسناک در کو
و بیابان میگردم بپزازی میجویم بسوی خدا از آنچه گفته
است در حق من ابدع براد عبد بنی اسد ابو الخطاب
لعنه الله و نیز شیخ کثیری از بعض اصحاب حضرت صادق
نقل میکنند که گفت خدمت آنحضرت عرض کردم که ابو

هرین کان میکنند آنکه موفقیه ما و اگر خداوند فلان
 را میخواهد پس هیچکس را راجی نباید و اگر میخواهد آنکس
 او را و روزه داده پس او محمد بن علی است پس حضرت
 فرمود دروغ گفتند است بر من بر او بار لعنت خدا نیست
 او را ندیده ام که خدا بقیه ای نیست شریکی از برای او
 حقیقت بر خدا است که بچشاند ما را شریف مرید آنکه
 هلاک نمی شود خداست که خالق و خلق و پدید آورنده
 موجودات و نیز شیخ کشتی با سناد خود از مصادق
 روایت کرده است که گفت چون جماعتی از شیعیان در کوفه
 لبیک گفتند یعنی گفتند لبیک جعفر بن محمد لبیک
 چنانچه در مکه از برای خدا لبیک میگویند رفتند خدا
 حاضر صادق آواز او را چنین را کردم یا بنی مکه لبیک

افتاد و بسته خود را بحال چسباند و کبر کرد و لب
 خود را ظواهر و حضوع کرد و فرمود لبیک در بند ذلیل
 خالص خدا هستیم و این چند دفعه فرمود پس بلند کرد
 سر خود را و اسکهای چشمانش بر پیش مبارکش میخ
 هین که این را دیدم از خبر آوردن خود ایشان شد و عمر
 کردم خدایت شوم باکی نیست بر تو از این امر فرمود ای
 مصادق بدرستی که عیسی اگر سکوت کرده بود از این
 نصاری و حق را گفتند هر آنکه حق بود بر خدا است که
 گویند کوش او را و گویند چشم او را و اگر سکوت کنم
 من از گفتار این الخطاب هر آنکه خواست بر خدا که گویند
 کوش مرا و گویند چشم مرا و قریب این روایت است این
 شیخ کلینی در دروضه کافی با سناد خود از بعض اصحاب

حضرت صادق نقل کرده که گفت پیروز نامد بسوی ما
حضرت صادق در حالتی که غضبناک بود پس فرمودند
که پیروز رفتیم هیهات بجهت حاجتی پس بر خوردیم
بعضی از سپاهان ما مدینه پس او را دلبست جعفر بن محمد
لبست پس هماغه آن بر گشتم بسوی منزل خود ترسان
همینا که از آنچنان سپا کرده بودند آنکه سجده کردم
مسجد خانه از برای پروردگار خود و بخاک مالیده
روی خود را و خوار کردم از برای او نفس خود را و پیرا
جسم بسوی او از کردار او سپا و اگر عیسی بن مرید
گذشته بود از آن مرتبه که خدا با او عطا فرموده بود هر آنکه
گرم میشد گرم شد که نمی شنید بعد از آن هرگز و گویی
گرم شد که نمی بد بعد از آن هرگز و گویا میشد گویا

شد که سخن می گفت بعد از آن هرگز پس فرمود خدا
لعنت کند با الخطا بر او را و آبکشد باهن و نیز شیخ
کشی و نقل کرد که چون بعضی از غلامان او پل کردند
فی الارض الله را با امام حضرت صادق فرمودند بخدا
قسم بکریا او در زیر یکسقف نخواهم نشست هرگز اینها
بدترند از یهود و نصاری و مجوس هرگز شرک او
بخدا قسم که هیچکس که چنان نکرده است خدا را مثل کوه
کردن ایشان در هیچ وقت بد درستی که غیر از جا گرفت
در سینه او آنچنان بود که گفت پس محو شد اسم او از
پنجه و بخدا سوگند که اگر عیسی اقرار کرد بود یا نبوده
گفتند نصاری هر آنکه خداوند او را گرم بگردانند
قامت و بخدا سوگند که اگر من اقرار کنم با آنچنان اهل کفر

در حق من مگویند هر آنکه زمین مرا فرو میگرفت و
 بنستم من مگر بنده ملوک و توانائی ندارم بر زبان چش
 و نه سودی و نیز شیخ کشتی را با سناد خود از هشتا
 الحاکم رواست کرده که خدمت حضرت صادق عرض کرد
 که بنیان ناویل میکنند این پیر او هو الذی فی السماء اله
 و فی الارض اله انیکم انکما انیکم در زمین است غیر انکما
 است که در آسمان است و قد استما غیر خدای زمین است
 و خدای آسمان بزرگتر از خدای زمین و انیکم اهل زمین
 مدیثانند فضل خدای آسمان را و بزرگ مپشمارند
 او را پس حضرت فرمود بخدا سو کنند که نیست خدای
 مگر انکما ای بکار که شریکی از برای او نیست و خدا
 در آسمانها و خدا است در زمینها دروغ گفته است بنیان

بر او باد لعنت خدا بجهنم که کوچک شمرده است خدا را
 و کوچک شمرده است بزرگی خدا را و نیز شیخ کشتی از
 مفصل بن نرید روایت کرده است که در خدمت حضرت
 صادق علیه السلام ذکر شد اصحاب بی الخطای غلامه انحضرت
 فرمودند با آنها ننشینید و هم خوراک نشوید و با هم
 نپاشامید و با آنها مصافحه نکنید و ارث هم نبرید
 یعنی از جهت آنکه مشرکینند و نیز شیخ کشتی را از مراد
 رواست کرده است که گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام که
 توبه کنید بسوی خدا پس بد رستی که شما ها هراسنا
 و کفار و مشرکین هستید و نیز شیخ کشتی را از بعض اصحاب
 انحضرت روایت کرده است که گفت شنیدم که انحضرت فرمود
 خدا لعنت کند مغیره بن سعید اید رستی که دروغ گفته

برید من پس چنانکه او را خداوند کرمی الهی خدا
 کند کسی را که بگوید در باره ما چیزی که نمی گوئیم ما از او در
 حق خود و خدا لعنت کند کسی را که بلند کند ما را از
 درجه بندگی زیر خدا بلکه ما را از پرده و بسوی او
 بازگشت ما و در دست قدرت او است پیشانی ما و نیز
 شیخ کثیری با سند خود از ابی صبر روا کرده است که گفت
 حضرت صادق علیه السلام فرمود ای ابی محمد پیروی بجوی از
 کسی که کان می کند آنکه ماها پیغمبریم عرض کردم خدا
 بپیرا باشد از او و از این حدیث و چندین حدیث دیگر و
 اجماع امت و ضرورت دین معلوم میشود که اعتقاد
 نبوت ائمه هم نوعی از غلو و کفر است و اشکالی در این
 نیست چنانچه در اول مطلب اشاره شد و در حدیث

خان بن سدر است که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای سدر
 کوش و چشم و تن و پوست و گوشت و خون من از اینها
 بپراز است خدا از اینها بپرازد باشد و پیغمبر از اینها بپرازد
 باشد و نبی از اینها بپرازد بدین و بدین بدان من خدا و
 مرا و ایشان را در قیامت جمع می کند مگر آنکه بر ایشان ختم
 ناکست میگوید عرض کردم که پس شما کیستید فدایت شود
 فرمود ما خزانهای علم خدا هستیم و بیان کننده وحی
 خدا هستیم و ما قومی هستیم معصوم و پاک از هر عیبی امر
 فرموده است بطاعت ما و نهی کرده است از عصیان ما
 ما بنی حجت بالغه خدا بر هر کس که زیر آسمان و بالای زمین
 است و در اجبار است که چون جمعی خیال خدائی حضرت
 صادق علیه السلام کردند حضرت فرمودند ما هانیدگان خدا ایم

و اورا بنده می کنیم و اگر نکنیم ما را عذاب می کند نیز
 شیخ گشتی از زمانم رواست کرده که حضرت صادق از امام
 بشا رشتیری جواب شد عرض کردم که همانند من است
 و فرمود بد رستی که بهبود گفتند آنچه گفتند و خدا را بکامند
 دانستند و بد رستی که نضاری گفتند آنچه گفتند و خدا
 را بکامند خواندند و بد رستی که بشا رشتیری گفتند
 بزرگای پس هرگاه بگویند رسیدی یا بگو که جعفر نبوی
 گوید ای کافری فاسق ای مشرک من بپردازم از تو مراد
 میگوید که چون بگو فرامدم و با و گفتم اطهار خوش شام
 کرد و گفتار این بشا را این بود که علی پروردگار است و
 بصورت علوی هاشمی پدایشده و اینکه سر نفر دیگر
 هم که فاطمه و حسن و حسین هستند خدا باشند این

سر نفر هم در حقیقت علی هستند و شخص محمد را در
 الوهیت انکار کرد و انحضرت را غلام علی دانست و در
 سلمان و دیگران شمر و در باقی ائمه همین اعتقاد داشت
 و فاضل بود با باطن هر چیزی و اعتقاد ناسخ داشت و از
 زشتی اعتقاد او این است که کرد و از اینست که حضرت
 صادق در حق او فرمود شیطان پیر شیطان است که از
 دریا بیرون آمد و اغوی کرده اسما صغار را و در بر و باو
 فرمود از منزل من بیرون رو خدا را گفتند دیگر یکسقف
 بر سر من و تو سایه نخواهد افکند هرگز همین که بیرون
 رفت حضرت فرمود ای برادر چرا گفت آنچه میگوید
 چرا گفت آنچه نضاری گفتند چرا گفت آنچه مجوس
 گفتند یا صائبه گفتند بخدا سو کنند که کوی چنان شمر

است خدا را مثل کوچک شهر زن واحد از اقصا گفتا
 بتو سپید از او برساند حاضر شما غائبین است که من
 بنده خدا هستم پیر بنده خدا بنده خالص پیر کنیز
 در پشتهای پدران و رحمتها مادران بوده ام و بدست
 که میبرد و زنده میشود و بموقف حسابی ایام رسو
 گویم میشود بخدا سو کند که سوال کرده می شود از آنچه
 گفته است در حق من ای پیر او چهر شده است و را خدا
 او را بر سر خوف مبتلا کند بجهنم که او اسوده بر
 و خنثوای خود میخواهد و مرا برساند و مضطرب
 کند از خواب خوش یاد انشاید که چرا چنین کردم گفت
 نادیده خود اسود باشم و معاملات و بیایان است که
 حضرت صادق علیه السلام این طایفه کرده زیاده از آن است

که بقلم آید و به پهن قدر که فاء شد و منشا اینها
 هاست که شیخ کشتی از کتاب بحی بن عبد الحمید
 نقل کرده که گفت گفت بشیریک که جاعنی کمان کرده اند
 که جعفر بن محمد آصفی الحدیث است گفت خبر هم ترا
 از این واقعه جعفر بن محمد مدعی بود صالح و صاحب
 درع پس در دوا جمع شدند قومی از جهال و نزاد و
 می رفتند و بیرون می آمدند و احادیث دروغ و
 کفر آید از او نقل میکردند و بر او می بستند تا از دست
 آنحضرت و مردم مان صغیف چیز بکینند و از آنها بخورند
 و در ضمن هر کار زشتی و منکری هم میکردند پس
 مردم مان عوام نادان آنها را شنیدند و جمعی هلاک
 شدند و جمعی انکار کردند و بمردم گفتند که حدیث

جعفر است اینک معرفت امام کفایت میکند از نماز
و روزه و اینک امیر المؤمنین در برابر است و بایاد
میبرد و اینک بعد از مردن سخن می گفت و اینک در
وقت شش میجنبید و اینک خدای آسمان و زمین
امام است پس از برای خدا شریک قرار دادند بخدا
فتیحه که گفت جعفر چیزی از اینها هرگز و تو هرگز
کار تو هر مردم از اینک اینها بگو بدین مردم این
اخبار دو وعه را شنیدند و حدیثش را تضعیف
کردند و اگر بدیده بودی جعفر را هر اینده اندیشه
بودی اینک او بیکانه مردم است واحدی مثل او
نیوده و نیست و میراثش با حضرت صادق و امام
موسی محمد بن بشیر را که از غلام بود نفرین کردند

۱۱۱
و از خدا میخواشتمند که او را بچشاند که این پس
چشاند خداوند او را گرمی آهن بعد از اینک با انواع
عذابها معذب شد و سبب کشتن این شد که
قائل بود بابا حشر هر چیز و تکلیفی قبول نداشت
و همراهِ او لاد محمد و علی را دروغگو میدانست بلکه
او لاد موسی بن جعفر را هم دروغگو میدانست و
انها را امام نمی دانست بلکه می گفت اینها که خود را
از او لاد محمد و علی و او لاد ایشان میدانند خدا
ایشان را بهود و نصاری گفته در قول خود که فرمود
و قال اليهود والنصارى نحن ابناء الله واحبنا
و شعبه بازی میکرد و میگفت موسی بن جعفر
پروردگار است و من از جانب او سفیرم و بدو غ

هر چه میگرد با واقعیه و صورتی را ساخته بود مثل
 صورت موسی بن جعفر از پارچه حریر واد وید
 حبله در آن کرده بود که مثل صورت آن بزرگوار
 نمود و او را مثل پارچه هم میپچید و هر وقت ^{سب}مخواست
 شعبه کند با در او میدید و از اینها میگرد
 گفت یا صاحب خود که موسی بن جعفر نزد من است
 اگر میخواهد ببیند او را بداند که من پیغمبر از
 جانب و بپایند ثبوت ایشان دهم پس ایشان را داخل ^{نماز}
 میگرد و انصورت پچیده بود با او پس میگفت که
 می بیند غیر از من و خود آنان ایشان میگفتند که
 پس میگفت بیرون روید چون بیرون میرفتند
 پرده میکشید و در پشت آن صورت را بیا میگرد

پس پرده را بلند میکرد و نگاه میکردند میدیدند
 کسی اینسانده که گویا شخص موسی بن جعفر است و
 هیچ مخالفتی با او ندارد و میباید نزد یک او
 ایشان از راه شعبه میباید اند که با او سخن میگوید
 و مناجات میکند و اسرار میگویند پس شازمی کرد
 که بروید پس میرفتند و پرده را می او بخت میبندید
 و ایشان پس دیگر چیزی را نمی دیدند و دیگر اسم ^{شعبه}
 میگرد که هیچکس ندیده بود پس هر هلا کشد شیخ
 کشتی را با اسناد خود از علی بن حدید روایت کرده اند
 که گفت شنیدم که شخصی از امام موسی پرسید که
 محمد بن بشیر میگوید اینکه تو نبستی موسی بن جعفر که
 امام و حجت خدای میباید و او خدا آن حضرت سر

مرتد فرمودند خدا او را لعنت کند خدا بچشاند او را
 کرمی اهن خدا او را بکشد بر بدن کشتی عزم کردم
 فدایت شوم هرگاه این را از او شنیدم حلال نیست
 خون او مثل کسی که سب رسول خدا و امام می کند
 و فرموداری حلال است و الله حلال است و الله خون او
 و مباح است برای تو و هر کس که این را از او شنیده
 عرض کردم که ابا این سب تو نیست فرمود این سب خدا
 و سب پیغمبر و سب پدران من و سب من است و چه
 سبی است که پائین تر یا بالاتر از این است و پیغمبر شیخ
 کشتی را بپسند خود از بطائی روانی گرفتار است
 که گفت شنیدم از موسی بن جعفر که می گفت خدا
 لعنت کند محمد بن بشیر او بچشاند او را کرمی اهن

بد رستی که او دروغ میگوید بر من خدا بپزند او را
 او و پدرم من بسوی خدا را از او خدا پام بپزند
 بسوی تو از آنچه ادعاء میکنند بیشتر در حق من
 خدا پام را از دست او رسیده کن پس فرمود ای علی نیست
 نیست حدی که جرات کند که ببندد بر ما دروغ مکر
 اینکه بچشاند خداوند او را کرمی اهن بد رستی که بنا
 دروغ گفت بر علی بن الحسین پس چشاند او را خداوند
 کرمی اهن و بد رستی که مغیره بن سعید دروغ گفت
 برای جعفر باقر پس چشاند او را خداوند کرمی اهن
 و بد رستی که ابا الخطاب دروغ گفت بر پدرم پس
 چشاند او را خداوند کرمی اهن و بد رستی که محمد
 بن بشیر لعنه الله دروغ میگوید بر من و پدرم بسوی

خدا از او خدا با من بپارم فسوی توازان چه ادعاء
 میکنند از محمد بن بشیر در حق من خدا با اسوده کن
 مرا از خدا با از تو سوال میکنم اینکه خلاص کن مرا
 از دست بن رجس بن محمد بن بشیر پس بجهنم که
 شرارت کرده است شیطان پدر او را در رحم مادرش
 علی بن ابی حمزه بطاعتی میکند پس ندیدم احدی را
 که کشته شود بدتر از کشته شدن محمد بن بشیر لعنه
 الله و نیز شیخ کثیری از پویش نقل میکنند که گفت
 شنیدم مردی از غلّه که حدیث میکرد حضرت رضا
 را از پویش بن ظبیان اینکه گفت شیعی در طواف بود
 که ندائی از بالای سرم شنیدم ای پویش ای انا
 الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلوة لذکر

یعنی منم خدا اینکه غیر از من ندائی نیست پس بندگی
 کن مرا و غلّه کن بجهت پادشاه چون سر بلند کردم
 که جبرئیل است پس حضرت رضای غضب کرد
 بخونیکه نتوانست خود را نگاه دارد پس فرمود بانبر
 که بیرون شو از نزد من خدا ترا لعنت کند و لعنت
 کند کسی که تو حدیث کرده و لعنت کند پویش بن
 ظبیان را هر که لعنت کرد پشت سر آنها باشد هر لعنه
 که هر لعنتی از آنها برساند ترا بسوی قعر جهنم ششها
 میدهم که او را بخواند است مگر شیطان بد رستی
 که پویش را ابی الخطاب در سخت تر عذاب با هم هستند
 با اصحاب خود با ان شیطان با فرعون و آل فرعون
 شنیدم این را از پدرم پس ایمنه برخواست از نزد آن

حضرت در رفت چون ده قدم رفت افتاد و می کرد و
 مرد حضرت فرمود که ملکی آمد و عمودی که در پیش
 بود بر مغریش زد و خداوند بتجمل روح او را
 فرستاد بسوی هاویر و ملحق کرد او را بر پیش که جسد
 کرده بود یعنی پوین بن طیبان و دید همان شیطان را
 که بچشمش ملا بود و بشیخ صدوق ره در کتاب عیون
 الاخبار باسناد خود از حسین بن خالد از حضرت
 رضاء روایت کرده است که فرمود کسی که فائز شود
 بتناسخ پس از کافراست پس فرمود خدا لعنت کند
 غلام را چنانچه بد مجوس چنانچه بد نصاری چنانچه
 بد قدرتی چنانچه بد مجیب چنانچه بد خردی
 پس فرمود با امانت بنید و با امانت بنوید و

بیزاری بخوشد از آنها خدا از آنها بیزاری باشد مجلس
 ره و دیگران فهمیدند که معنی کلام اول اینست که
 آنها بدتر از این فرقه ها هستند چنانچه از اخبار دیگر
 فهمید می شود و باز در کتاب عیون از حسین بن خالد
 از آنحضرت روایت کرده است که فرمودند کسی که کتاب
 او تشبیه و جبر باشد پس از کافراست و مشرک و منافق
 از او بیزاریم در دنیا و در آخرت ای پسر خالد جبر این
 نیست که وضع کرد است اخباری از مادر تشبیه و جبر
 غلام که کوچک شمرند بزرگی خدا را پس کسی را پیش
 را دوست بدارد پس بتحقق که ما را از بعضی است
 کسی که آنها را بعضی دارد بتحقق که ما را دوست است
 و کسی که آنها را دوستی کند پس بتحقق که ما را دوستی

ده و کسی که با آنها دشمنی کند پس بتحقیق که با ما
دوستی کرده و کسی که با آنها پیوند کند پس بتحقیق
که از ما بریده و کسی که از آنها ببرد پس بتحقیق که با ما
پیوند کرده و کسی که بر آنها حفاء کند پس بتحقیق که
عزیمی با ما کرده و کسی که با آنها خوئی کند پس بتحقیق که
با ما حفاء کرده و کسی که آنها را اکرام کند پس بتحقیق که
ما را بخوار کرده و کسی که آنها را بخوار کند پس بتحقیق که
ما را اکرام کرده و کسی که آنها را قبول کند پس بتحقیق
که ما را رد کرده و کسی که آنها را رد کند پس بتحقیق که
ما را قبول کرده و کسی که بنیکی کند بسوی ایشان پس
تحقیق که بسوی ما بدی کرده و کسی که بدی کند
بسوی ایشان پس بتحقیق که بسوی ما نیکی کرده و کسی

نشد بگوید که ایشان را دوست گرداند پس بتحقیق که
ما را نکند بی کرده و دروغ گوید افشنه و کسی که آنها را
نکند بی کند پس بتحقیق که ما را نشد بی کرده و کسی که
بدهد چیزی با آنها پس بتحقیق که ما را محروم کرده
و کسی که محروم کند آنها را پس بتحقیق که ما را داده ای
پس خالده هر کسی که از شیعیان است پس بگوید از ایشان
دوستی او نپذیرد و بگوید در کتاب عبودیت با شما
خود از حسین جهم روایت کرده است که مأمون بن محمد
حضرت رضاع عرض کرد رسیده است بمن اینک
غلو میکنند در شماها و از حد میگذرند حضرت
رضاع فرمود حدیث کرد مرا پدیدم موسی بن جعفر
از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از

پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی
 از پدرش علی بن ابی طالب که گفت پیغمبر و فرمود
 بلند نکنید مرا بالاتر از حق خود پس بد رستی که
 خداوند گرفت مرا بنده خود پیش از آنکه بگیرد مرا
 پیغمبر خود پس پسر آل عمران را با او و فرمود تا آخر
 و فرمود علی هلاک میشود در باره من و کس و
 گاهی از برای من نیست دوست زیاده و رود دشمن
 تقصیر کار و بد رستی که ماه را بنده بترایم بسوی خدا
 از کسی که غلو میکند در مایس بلند میکنند ما را
 بالاتر از حد خود مثل بزرگی عیسی بن مریم از
 نصاری پس پسر اذ قال الله یا عیسی انا کاناکا نیا کلان
 الطعام خواند و فرمود معنی این است که عیسی و مریم

معجور شدند و بخلا میرفتند پس کسی که ادعای میکند
 از برای پیغمبران خدای را با ادعای میکند از برای امته
 خدائی را با پیغمبری را با ادعای میکند از برای غیر
 امته امامت را پس ما بترایم از او و در دنیا و آخرت و
 نیز در عیون با سناد خود از ابی هاشم جعفر و ابی
 کریم است که گفت پرسیدم از حضرت رضاع غلام
 و مقوضه این فرمود غلام گفتارند و مقوضه
 مشرکند کسی که با آنها بنشیند با با آنها امیر بشود
 با با آنها بخورد با با ایشان با با آنها پیوند کند با
 با آنها زن بدهد با زن از ایشان بخواهد با ایشان
 دار ایشان شود با ایشان از امین خود کند با با او
 کند حدیث ایشان را با باری کند ایشان را نصف کل

بیرون میروند از ولایت خدا و ولایت پیغمبر خدا
 و ولایت ما اهل بیت و در کلام دیگر فرمود هر کس
 در کندن در از بندگی امیر المؤمنین پس اوار معصوب
 علیهم و از نالتن است و بشیخ کشتی ره با سناد خود
 از پویش روایت کرده است که گفت فرمود حضرت رضا
 ای پویش نگاه نمی کنی بمحمد بن فرات و آنچه دروغ می
 گوید بر من عرض کردم خدا او را دور کند و او را با
 خاندان یکسان کند و بدیخت کند فرمود که خدا چنین
 کرده است و او را گرمی اهن چنانده است چنانچه
 چنانده است کسانیکه پیش از او بوده اند از آنکه
 دروغ بر ما می بستند ای پویش اینست و جز این نیست
 که گفتیم این را تا اصحاب من از او پرهیز کنند و امر کنی

انهارا بلعن او و بیزاری از او پس بد رستی که خدا
 بیزار شد از او و باز شیخ کشتی ره با سناد خود از
 میثمی روایت کرده که گفت فرمود حضرت رضا
 از در مرا محمد بن فرات خدا او را بیازارد و بچشانند
 او را گرمی اهن خدا لعنت کند او را که از در مرا مثل
 از درن ابی الخطاب ملعون جعفر بن محمد را بمثل
 او دروغ ن گفته است بهما خطابی مثل آنچه دروغ
 گفته است محمد بن فرات بخدا سو کند که بنشیند
 که دروغ بگوید بر ما مگر آنکه بچشانند خداوند
 او را گرمی اهن محمد بن عیسی میگوید که نکند است
 زمانی مگر آنکه بهمین شکله محمد بن فرات را کشت به
 بدتر کشتی و این ملعون ادعای نبوت از آن بزرگوار

میکرد و مراتب علو و سوابد بهای او از فرماد پش
حضرت معلوم میشود و پیش صدوق ره در کتاب
عقاید از حضرت رضاع و استکبر و استکبر است که آنحضرت
در دعای خود میگفت خدا یا پدرستی که من پناه
برم بتو و یزیری میجویم بسوی تو از کسانیکه ادعای
میکند از برای ما چیزهایی که نیست حق از برای ما خدا
یا پدرستی که من یزیرم بسوی تو از کسانیکه میگویند
در حق ما چیزی بیکه نیکتر از حق خود خدا یا
از برای تو است از نیتش و از تو است روز بهای تو را
بند که میکنیم و از تو یاری میجویم خدا یا توئی از نیت
ما و از نیت پدر و مادر و اولاد و پدران آخرین ما
خدا یا شایسته نیت خداوندی مگر بتو وصل است

نداریم شش مکر از برای تو پس لعنت کن نصاری را
که کوچک شمرند بزرگی تو را و لعنت کن هر کس را که
میکوید مثل گفتار آنها خدا یا ما بندگان تو هستیم
و پسرهای بندگان تو هستیم مالک نیسیم از برای خود
سود و زیان و ضرر و مزیدگی و نوزده شد بعد
از فرمود خدا یا کسی که کان میکند اینکه ماها خدا یا نیم
پس ماها از او یزیریم و کسی که کان کرده است که امر
افزینش بسوی ما است و بر ما است روزی بندگان
پس ما از او یزیریم مثل یزیری عیسی بن مریم از نصاری
خدا یا ما نخواهیم ایشان را بسوی آنچه کان کرده اند
تکبر ما را آنچه میگویند و بیا فر از برای ما این دعا
میکند و نکند از برای زمین از نهاد باری بدستگیر

اگر بگذاردی ایشانرا که راه میبکشند بنده کاروان نمی نایند
مکر فاجر گفتار و شیخ کشی ره با سناد خود از علی بن
مهریار روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت
جوادی که چون ذکر شد نزد ابوالخطاب فرمود خدا
لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند اصحاب و زوال لعنة
کند شک کند کار در لعن او که آگاه شوند و شک
کنند پس فرمود اینک ابوالعزم جعفر بن واقد و هاشم
بن ابی هاشم بسبب نسبی که با از مردم چهره گرفتند پس
خواندند مردم را بسوی ایچند ابوالخطاب خواند خدا
او را لعنت کند و ایشانرا هم با او لعنت کند و لعنت
کند کسی که قبول کند این را از او ای علی مضایقه
مکن از لعن ایشان خدا ایشانرا لعنت کند پس بدین

خدا ایشانرا لعنت کرده پس فرمود که قال رسول الله
مَنْ بَايَعَ اَنْ يَلْعَنَ مَنْ لَعَنَ اللهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ
کسیکه با خوش دارد از لعن کردن کسیکه خدا او را
لعنت کرد پس بر او باد لعن خدا و شیخ کشی ره در روایات
منعده نقل کرده که از کذا ابن مشهور بن بودند علی
بن حسیکه قمی فارس بن حاتم فرقی و فاسم بطنی
و ابن بابای قمی و فخری و ابی السهمی و ابن ابی الزرقا
و محمد بن نصیر معروف و اینک امام علی نقی امر کرد
چند را بکشتن فارس بن حاتم پس او را کشت و
ناکید کرد بر کشتن جماعتی دیگر از غلامه مثل ابی السهمی
و ابن ابی الزرقاء و روایت کرده است از سهل بن زیاد
ادعی که گفت نوشت بعضی از اصحاب ابی السبوی

که پس نوشت اینز کووار که دروغ گفته است چنانکه
بر او باد لعنت خدا و کفایت میکند ترا اینکه من
شناسم او را در دوستان خود چه شده است و
خدا او را لعنت کند بخدا سو کند که نفرستاد است
محمد را و نه پیغمبری پیش از او مگر بدین حقیقت و
نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت و نتواند پیغمبر
مگر بسوی خداوند بکانه و همچنین ما او صبا
بر کووار از اولاد او بندگان خدا ایم که چیزی شایسته
او نکرده ایم اگر اطاعت کنیم او را با رحم میکنند اگر
معصیت کنیم او را عذاب میکنند ما را و ما حجت
بر خدا نداریم بلکه حجت بر خدا است بر ما و بر جمیع
خلق بیاری بخوی بسوی خدا از کسانی که اینها را

امام علی نقی فدایت شوم ای فای من بدرستی که
علی بن حسکه ادعای می کند که از دوستان تو است و
اینکه تویی خداوند اول قدم و اینکه او در دست
بسوی تو و پیغمبر است از جانب تو که امر فرموده او
را باین و کان میکند اینکه نماز و زکوة و حج و روزه
همه اینها معرفت تو است و معرفت کسی که مثل این
حسکه است در بنایب و نبوت پس چنین عارف
مؤمن کامل است و ساقط است از او بندگی بر تو
و نماز و حج و میگوید که معنی جمیع شرائع دین همین
است و مهمل کرده اند بسوی او مردمان بسیاری
اگر مصلحت بدانی که منت بگذاری بر دست خود و بخوا
در این باب نجات میدهی ایشان را از هلاکت میگو

۱۳۳
میکنند و در پی کن از ایشان خدا ایشانرا لعنت کند
و زاده بر اینها شک کن و اگر پایی هر یک از اینها را در
خلوتی پس بسنگ سر او را خورد کن و از محمد بن علی
روایت کرده که گفت حضرت امام علی نقی ^ع بمن نوشت
خدا لعنت کند فاسم بقطنی و او خدا لعنت کند علی
بن حسانه قتی ای پس بد رستی که شیطانی خود ابقا
نمود پس گفتار باطل و دروغ باو گفت و از عصبیت
روایت کرده است که گفت بمن نوشت بمن حضرت
عسکری بیزاری بجوی بسوی خدا از فقهی و حسن
محمد بن بابای قتی پس بیزاری بجوی از هر دو پس
بد رستی که من بهتر سامنم ترا و جمیع دوستان خود را
و بد رستی که من لعن میکنم هر دو را بر اینها باد لعنت خدا

۱۳۴
هر دو بسبب بستگی با از مردم میخورند و فتنه می کنند
و از امر سرسانند خدا هر دو را بپا زارد و در فتنه اند
کمان کرده است این بابا که من و او را بدیغمیری فرستاد
ام و اینکه او در پست بسوی من وای بر او خدا او را
لعنت کند شیطان او را مستحرم کرده پس او را از
برد خدا لعنت کند کسی که از او قبول کند این
ادعای او را اگر بتوانی اینکه سر او را بسنگ بکوب
بکوب پس بد رستی که او را از زده خدا او را بپا زارد
در دنیا و در آخرت و بشیخ طبرسی در کتاب احتجاج
ذکر کرده که از جمله چیزهایی که بجهت رتبه غلامه از
صاحب الزمان بیرون آمدن توفیقی بود که جوابی بگوید
بگوید است محمد بن علی بن هلال که خنجر فرو نمود علی

بنی است خداوند از آنچه او را وصف کنند سبقتا
 میکنیم ما خدا را اینستیم ما هاشم پیکان او در علم او
 و نیز در قدرت او و بلکه نمی اند غیب این خدا چنانچه
 فرموده است و محکم کتاب خود فل لا یعلم من السموات
 والارض الغیب الا الله و من جمیع پدران من از اولین
 ادم و نوح و ابراهیم و موسی غیر ایشان از پیغمبران و
 از آخرین محمد رسول خدا و علی بن ابی طالب و حسن
 و حسین و غیر ایشان از امام که گذشتند تا انقضای
 دین و زمیندگان خداوندیم میفرماید خداوند و
 من اعرض عن کرمی فان له معیشتی ضحکاً و آخراً
 اینجهاد علی تحقیق که از دند ما را نادانیهای از شد
 احقرها ادباً و کسی که در این احوال پیش از این بهر است و کما

می که بر خدائی را که بنش خدائی مکر او و کفایت کند
 در کواهی کوامی که بر محمد رسول خدا او و ملئکه خدا
 و پیغمبران او و اولیای او و کواهی میگیرم ترا و هر کس
 بشود این کلمات مرا اینک من بپردازم بسوختن او و سو
 رسول خدا از کسی که بگوید ما سید این غیب با کس
 میکنیم خدا را در ملک او یا بکند ما را در محلی غیر
 از آنجمله که خداوندان برای ما قرار داده و ما را از
 برای از فریده یا بکند زانند ما را از این مرتبه که کفیم
 در اول کتاب خود و کواهی میگیرم شما را اینک هر کس
 ما را از اینرا شدیم پس بد رستی که خدا از او بپزد می
 شود و ملئکه خدا و پیغمبران او و اولیای او قرار داد
 این توفیق که در این کتاب نوشتم اما منی بد کردن نو

کردن هر کس که بشود اینک پنهان نکند از احد از دو
 و شش پنهان با کاه شود بر این توفیق همه موالیان
 که شاید خداوند کاه می دهد پس هر کس ندان که احسان
 بسوی بن خدا که حق است و نکونید آنچه که نمی آید
 چگونه است پس هر کس فحشه کتاب مرا و بر نکشت
 بسوی آنچه گفته ام از امر و نهی پس تحقیق که نازل شود
 بر او لغت از خدا و بندگان صالح خدا و او مذموب
 شد و معاشرت که غلو شمردن اعتقاد علم غیب را
 است که بدون الهام و وحی خدا باشد مثل علم خدا
 پس آنچه که حضرت علام العیوب بجهت اعجاز بایان
 مطالب بکرا حلال فرموده و ایشانرا کاه کرده و همه
 دفترها از انرا بر شده در ایشان و سایر انبیا و اولیا

هست و اعتقاد از جزو دین است و منکران مقصود
 چنانچه فرموده است که یظهر علی غیبک لهذا الامن و لثقة
 من رسول یعنی خداوند کاه نکرد است بر غیب خود
 و امر کسی که بر کند است از پیغمبری و این طلب
 از ضرورتات دین است و فائز بان در درو کفایت
 شیخ کثیری را از پیغمبر عبد الله نقل کرده است که حضرت
 ابی الحسن عرض کردم فدایت شوم مردم کجا می کنند
 که تو علم غیب دانی فرمود سبحان الله دست خود را
 بر هر روز گذار پس بجا سو کند که باقی نماند از دین
 من مؤمنی و نه در سر من مؤمنی مگر اینکه راست است
 پس فرمود الله نسبت بن علوم و امکر و انبیا و پیغمبر
 و باز شیخ کثیری را با ستاد خود را بی صبر و دلبری کرد

که گفت عرض کردم خدمت حضرت صادق که مردم می
گویند و فرمود چه میگویند عرض کردم که میگویند تو شیخی
عده باران و عدد شمارها و بزرگ درختها و وزن آنچه
در باها است و عدد خاک را پس بلند کردم دست خود را بسوی
آسمان و فرمود سبحان الله سبحان الله نه بخدا قسم نمی داند
این امر خدا و اجبار و این ناب پا از آنست که بشمار آید
و مثل علم غیب است تقدیر رزق که مخصوص خدا و ^{ست} تقدیر
و بنا بر اینست و ایات و اخبار از خدا بشمار آید
و گفتم که در مقام چنگ که شیخ کشتی به باستان خود
نقل میکند از عبد الله بن مسکاک گفت و نفر وارد
شدند بر چشم صادق و عرض کردند که مفضل گوید
شما را تقدیر میکنند از آن بندگان این حضرت فرمود

والله تقدیر نمیکند روزی ماها را مگر خدا و تحقیق که
محتاج شدم بسوی طعام بجهت عیال خود و سپیدم شک
شدم و بسیار فکر کردم تا اینکه خوراک آنها را آماده کرد
پس در این وقت خوشحال شدم خدا او را لعنت کند و بیزار
شود از او عرض کردند که ماهم او را لعنت کنیم و از او بیزار
شویم فرموداری پس ما او را لعنت کردیم و از او بیزار
شدیم خدا و رسول را از او بیزار شوند و شاید لعن
مفضل مصلحتی بوده و معضود تا کید این مطلب نیست
و افعال سیمیه علی و فاطمه و سایر ائمه در حاجت
و فقر و کسب و زمینها در تحصیل طعام و دعاها
روزی و مطالبه طلبکار و زراعت و تجارت و فریض
و نحو اینها موجب ضرورت شده و منکر است مطلب هم

منکر ضرورت و در معرفت غلایه است مثل انها که اعتقاد
تفویض خلق و رزق در حق ائمه دارند و شکی و شبهه
در هیچ یک از اینها نیست و آنچه اخبار متشابهه رسیده
باز در روایات نیست که غلایه بر ائمه بسته اند با تاویل واضح
دارد و تفسیر انها در اخبار است تا انقدر که از برای عاقل
دین داری غرض شبهه باقی نماند و انها که غیر از این
میکوینند از معرفت شیعه نیستند و تمام علماء شیعه از انها
بیزاوند و انها را کافر میدانند با از جهت غلو و با از
جهت انکار ضروری دین و مذهب شیخ صدوق و
در کتاب عقاید مبهره میفرماید که اعتقاد فاد زبانه غلایه
و مفوضه نیست که هر کافرند بجد اجل جل جلاله و
اینکه ایشان بدین از یهود و نصاری و مجوس و

قد ربه و حروریه و از جمیع اهل بدعت و کراهی و سبکه
کسی کو چک نشمرده است خدا را بقدر کو چک شمر
ایشان و شیخ مفیده در شرح کتاب صدوق و
فرمود که غلایه کسانی هستند که در ظاهر خود را با اهل
اسلام بسته اند و نسبت داده اند حضرت امیر و
وائمه از او که او را بسوی خدائی و پیغمبری و
وصف کرده اند انها را از فضل و امر دین و دنیا
بمرتبه که از حد گذشته اند و ایشان کراه و کفایت
امیر المؤمنین حکم فرمود بکشتن و سوزانیدن
انها را با تش و هم چنین باقی ائمه حکم کردند به
کفر اینها و بیرون رفتن از دین اسلام و مفوضه
هم طایفه هستند از غلایه همین قدر تفاوتی که

دارند اقرار دارند بحدوث ائمه و اینکه مخلوق
هستند و قدیم نیستند لکن خداوند ایشان را
خلق کرده است و بعد خلق چیزهای دیگر و رزق
بعده ایشانست و ایشان را عالم را خلق کرده اند و
رزق میدهند و کلام جمیع علمای شیعه از عهد
امام تا بحال همین است که این دو شیخ فرموده اند
و احکام بخوبی این مقامات در حق ائمه نکرده و اگر
کرده او را از دین و مذہب خارج دانسته اند و
زعم غلاة شمرده اند اگر چه در باقی اعمال و تکالیف
زیاده از هر شیعه و هر عابدی و زاهدی باشند
مثل اهل سنت که چون در امامت همراهی نکردند
در زمره کفاند اگر چه پایتخت عبادت به درجه

برسانند بلکه بدین از هر فرق حق از کفار و
زنادق چنانچه در طی اخبار فهمید و لا حول و لا قوة
الا بالله حرره الاحقر المبدی فی ایام اخرها الشیخ
من ذی القعد و تمت هذه النسخة فی الثامن والعشر
من الشهر فلیست

و قد فرغ من تسویبه العبد الاحقر الائم ابن محمد رضا
ابو القاسم الشریف لاصفها فی یوم الثامن عشر
الاول من الشهر الاخر من السنة السادسة من العشر
الاول من المائة الرابعة من الالف الثاني من الهجرة
النبویة من المکة الی المدینة علیہ الالف الحجة ۵



ومن أقوال الفالسين أن آل محمد يهرون كل شيء في مكان
وجوده و زمان شهوده وذلك لأن الشيء قائم بامر الله
ولا يقوم شيء بدون أمر الله وهو قول يذركم فيهم
ذلك الأمر الذي قامت لأشياء بنوده الخ
من كلماتهم أن كل شيء من العالم علم بنفسه كما تقدمت
الإشارة إليه والعالم هو كتاب الله وهم حملة هذا الكتاب
بالعلم بالابداع والنبيلغ والقبض والبسط في كل
الشرعيات الوجودية والوجودات الشرعية
من كلماتهم أن الله طلب منهم وعناية خلقه في أمر الوجود
الكوني وشرعه وأمر الكون الوجودي وشرعه وأمر
الغيب الشهادة وأمر الدنيا والآخرة وأمر الجنة والنار
لا يختصا بشؤونهم وحوائج جميع خلقه فيهم